

سید احمد حسین نے
میں نے
میں نے
میں نے
میں نے

وظائف فریدی

۲۲

سید احمد حسین نے

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتاب بیست و دوم

حدیث و ظایف عصر غیبت

وظایف فردی

چه کنم؟

نقارش

سید مجتبیٰ بحرینی

سرشناسه: بحرینی، مجتبی، ۱۳۲۵ -

عنوان و پدید آوران: حدیث وظایف عصر غیبت؛ وظایف فردی؛ چه کنم؟ / نگارش مجتبی بحرینی

مشخصات نشر: مشهد: یوسف فاطمه (ع) ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: ۹۲ ص.

شابک: ۱-۵۲-۲۸۰۳-۹۶۴-۹۷۸ ●

یادداشت: فهرستتویسی بر اساس اطلاعات فیپا

یادداشت: کتابنامه: همچنین به صورت زیر نویس.

موضوع: مهدویت - انتظار

موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - غیبت -

موضوع: مهدویت - انتظار - احادیث

رده‌بندی کنگره: BP ۲۲۴ / ۴

نشانه اثر: ۴ ح ۳ ب /

رده‌بندی دیویی: ۲۹۷ / ۴۶۲



حدیث وظایف عصر غیبت؛

وظایف فردی؛ چه کنم؟

■ سید مجتبی بحرینی

تیراژ: ۲۰۰۰ / صفحات: ۹۲ / نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۱

قطع: رقعی / قیمت: ۲۴۰۰ تومان / چاپ: دقت (۲۸۱۰۲۲۰)

شابک: ۱-۵۲-۲۸۰۳-۹۶۴-۹۷۸

مراکز پخش:

(۱) نشر یوسف فاطمه (ع)، مشهد مقدس، ص پ: ۳۸۸۵-۹۱۳۷۵

تلفکس: ۳۴۴۷۰۹۱ - همراه: ۰۹۱۵ ۱۱۹ ۱۳۴۱، واحدیان

(۲) مرکز پخش مشهد، ۷۲۶۲۵۵۶

(۳) تهران، خیابان مجاهدین، چهارراه افسردار، ساختمان پزشکان، نشر منیر، ۷۷۵۲۱۸۳۶

إِمَامَ الْهُدَى الْمَهْدِيِّ يَا خَيْرَ مَقْصُودٍ

وَيَا كَافِيًا لِلْخَلْقِ يَا كَافِلًا لَهَا

وَيَا جَابِرًا كَثْرَ الْكَسِيرِ بِجُودِهِ

وَيَا مَلِكًا عَيْسَى الْمَسِيحُ وَزَيْرُهُ

وَ أَكْرَمَ مَأْمُولٍ إِلَى أَهْلِ تَوْدِيدٍ

وَيَا رَاعِيَهَا فِي لُطْفٍ أَعْظَمِ مَغْبُودٍ

وَزَخَّارَ جُودٍ غَامِرٍ كُلِّ مَوْجُودٍ

وَحِضْرُ وَ الْأَيَّاسُ إِذَا بِسَاسِعِهِ نَوْدِي

ديوان الشيخ عبد الغنى الحرّ ۱۳۳

چنان از باده عشق تو مستم

چو آمد رشته زلفت به دستم

به هویت تا که بستم با تو الفت

نه رندم می توان گفتن نه زاهد

چو بستم عهد «عبرت» با شه دین

که آگه نیستم از خود که هستم

ز قید کفر و ایمان هر دو رستم

سر مویی به کس الفت نبستم

که هم پیمانانه هم پیمان شکستم

ز خود هم رشته الفت گسستم

ديوان عبرت نائینی ۳۸۲

فہرست

پیشین گفتار ۱۱

اولین پایہ

﴿ تشخیص وظیفہ و تعیین تکلیف ﴾

۱۵ - ۳۷

طرح سؤال ۱۷

پاسخ سؤال ۱۷

ہمہ را گفته اند ۱۸

وظایف عصر غیبت را ہم گفته اند ۲۰

باور نگارندہ ۲۱

حرف گوش کن کیست؟ ۲۳

گفتگوی مرغ با جوجہ ہا ۲۳

- ۲۴ قطعه‌ای از پروین
- ۲۵ حضرات معصومین علیهم‌السلام معلمان همه
- ۲۷ تسلیم کیست؟
- ۲۸ تذکری بعد از توضیح
- ۳۰ تکلیف سخت است
- ۳۰ کلامی از امیر کلام
- ۳۲ سخنی از مرحوم آیت الله بروجردی
- ۳۳ هم خدا هم خرما!
- ۳۴ همه چیز را خوب می‌دانم

دومین پایه

﴿ وظایف فردی عصر غیبت ﴾

۳۷ - ۳۹

- ۴۱ وظایف مخصوص و مشترک
- ۴۲ ۱ - تمسک به آنچه در دست داشته‌ایم
- ۴۴ ۲ - ۳ بهترین کار حفظ زبان و لزوم بیت
- ۴۵ حدیث سدید
- ۴۶ جلس یعنی چه؟
- ۴۸ عرض ما در توضیح حدیث

۴۹	نُومه کیست؟
۵۰	نصیحت مرحوم آیت الله بروجردی
۵۱	حدیثی راه گشا
۵۳	عرض ما در این حدیث
۵۶	طرفه حدیثی در سکوت
۵۸	۴-۷ چهار وظیفه دیگر
۶۰	استغاثه به حق تعالی
۶۱	درمان درد غیبت فقط به دست خداست
۶۳	روستای خارش‌ها
۶۴	پرش عقل‌ها و تکامل احلام
۶۵	بیان مرحوم مجلسی و فیض کاشانی
۶۶	هنگامه‌ای عجیب
۶۷	اگر فهمیدیم استغاثه می‌کنیم
۶۹	وظیفه دوم از چهار وظیفه
۷۰	دو وظیفه دیگر، حب و بغض
۷۲	۸- وظیفه آخرین، تضرع برای حفظ دین
۷۳	دعایی در عصر غیبت
۷۴	دعایی دیگر
۷۵	توضیحی در دعای غریق
۷۷	چیزی به سلیقه خود کم و زیاد نکنیم

- ۷۸ موالید و وفیات بدون مدرک
- ۸۰ سخن مرحوم سید بن طاووس در دعای غریق
- ۸۱ آخرین دعا
- ۸۲ سفارش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر
- ۸۳ پسین جمعه غمبار
- ۸۴ غزلی در ختام
- ۸۷ کتابنامه
- ۹۱ سایر آثار مؤلف

پیشین گفتار

حمد آن لطیف خبیری را که در سایهٔ لطف عمیمش نعمت تکلیف بر
بندگان نهاد، و در ظلّ کرم بی‌حدّ و حصرش آنان را به کرامت و وظیفه
برگزید، و مکلف به تکالیف و موظّف به وظایفی نمود که همهٔ آنها برای
آنان مفید و سودمند می‌باشد.

و صلوات و سلام بر آن بندگان خاص و عباد صالحی که واسطه در
ایصال تکالیف و وظایف از ناحیهٔ حضرت ربّ الارباب به عبید و
بندگان‌اند. خاصّه بر خاصّهٔ آنان و خاتم و آخرینشان، همان کو:

كُنْتُ نَبِيًّا كَمَا عَلِمَ بِرَدِّ

ختم نبوت به محمد سپرد

مه که نگین‌دان زبرجد شده‌است

خاتم او مهر نبوت شده‌است

همچو الف راست به عهد و وفا

اول و آخر شده بر انبیا^۱

و درود و تحیات بر اوصیای آنان از شیث تا شمعون، و به خصوص اوصیای آخرین آنان، از حضرت مرتضیٰ علیّ تا حضرت عسکری، و بالأخص بر وصیّ آخرین، منظور و منتظرِ برترین، موعودِ اوّلین و آخرین، ماء معین و کتاب مبین، کُهِف حصین، غیاث مضطرّ مستکین و ملجأ هاربین، مدار دهر و ولیّ امر و صاحب عصر، **حضرت اباصالح حجة بن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف.**

امسال هم شور و شوق میلادش با حزن و اندوه هجرانش گذشت و بر سال شمار عمر شریفش سالی افزوده گشت و ورقی دیگر بر دفتر زندگی حیات بخشش نشست. نیمه شعبان ۱۴۳۲ فرا رسید و دل های دوستانش به یادش تپید و هرکس به گونه ای عرض ادب نمود، ولی چه سود که به قول عبرت:

با آن که پر شده است جهان از نوای یار

هر جا کنی مشاهده خالی است جای یار^۲

ولی این ظاهر امر است که باز به قول میرفندرسکی:

صورتی در زیر دارد هرچه در بالاستی

باری، سال هاست که توفیق رفیق است و لطف یار مددکار که پس از

۱- کلیات خمسة نظامی ۱ / ۷، مخزن الاسرار.

۲- دیوان عبرت نایینی ۲۸۳.

فراغ از مراسم نیمه شعبان در طاق فراقش می‌نشینیم و سرود هجرانش را از نای قلم بر سینه درآشنای صحیفه رقم می‌زنیم، و در حالی که دست حسرت بر سر دل می‌کوبیم و انگشت اسف به دندان خسران می‌گزیم، پای طلب پیش می‌داریم و در مقام فراهم آوردن دست نوشته‌ای برای تقدیم به دوستان و منتظران حضرتش که در انتظار چنین یادنامه‌ها از دیار یارند، برمی‌آییم.

آخرین اثر از این سلسله آثار که پیشوند حدیث دارد، حدیث سده پنجم، دفتر سوم بود که تقدیم شد و وعده حدیث سده ششم را دادیم. ولی جویشی که در این ایام بعضی از جویندگان نسبت به «حدیث وظایف عصر غیبت» - که در بعضی آثارمان وعده داده بودیم - داشتند، موجب شد که در این جا توقفی داشته باشیم و قبل از پرداختن به حدیث سده ششم و سایر سده‌ها در ارتباط با آن وجود مقدس، در مقام نگارش چند اثر نسبت به وظایف عصر غیبت برآییم. به خصوص که از جهات مختلف نیاز به چنین آثاری بیشتر احساس می‌شود.

امید است لطف خاص آن مظهر اتم لطف حق، بیش از پیش شامل حال این خسته‌دل گردد تا بتواند با تقدیم چنین آثاری که مرتبط با آن کدخدای وجود و امیر هستی است، دل‌های خسته‌خستگان وادی فراقش را التیامی بخشد و نوید و امیدی در قلوبشان بدارد. این هم طرفه حدیثی است و شگفت امری که خسته‌ای خستگی برگیرد.

ای مرهم سینه خسته ما وی مونس قلب شکسته ما

ما بلبل شورانگیز توایم ای تازه گل نورسته ما

۱۴ ❁ وظایف عصر غیبت - وظایف فردی

در نغمه‌گری داستان تواند
پیوسته بود با نفخه‌ صور
در گلشن وحدت دسته ما
این زمزمه پیوسته ما
این دست به گردن بسته ما
کی حلقه شود در گردن یار

دو شنبه شانزدهم شعبان المعظم ۱۴۳۲

۱۳۹۰/۴/۲۷

مشهد مقدس - سید مجتبی بحرینی

اولين پايه

تشخيص وظيفه و تعيين تكليف

طرح سؤال

یکی از سؤال‌هایی که پیوسته مطرح بوده و هست و چه بسا روز به روز با توجه به دگرگونی‌هایی که در ابعاد مختلف پیش می‌آید، این سؤال هم رنگ و روی دگرگونه‌ای پیدا می‌کند، این است که در عصر غیبت امام عصر علیه السلام وظیفه چیست و تکلیف کدام؟ و گاهی صورت مسئله این گونه مطرح می‌شود که روزگار غیبت است و انسان تکلیفش را نمی‌داند و نمی‌داند چه باید بکند. ای کاش در عصر حضور بودیم و از فیض حضور بهره‌مند، و تکالیف و وظایف برایمان روشن بود.

و گاهی طرح سخن چنین می‌شود که اگر بدانم وظیفه‌ام چیست و تکلیفم کدام، بدون چون و چرا در مقام انجام و امثال بررسی‌ایم. و گاهی هم ندانستن تکلیف و نشناختن وظیفه را برای خود عذر می‌آوریم که چه بسا عذری است بدتر از گناه.

پاسخ سؤال

در این جا نخستین سخنی که در برابر این سخن باید گفت این است که

از ناحیه آنان که قانون گذارند و تعیین کننده تکلیف، و همچنین آنان که رسانندگان قوانین و تکالیف و ابلاغ کنندگان وظایف هستند، هیچ گونه قصور و تقصیری در این جهت روی نداده است؛ زیرا از طرفی آنان که صفحه دلشان جام جهان نما و صحنه سینه شان عیبه علم ذات کبریا و صندوقه صدرشان مخزن اسرار حق تعالی بوده و در خشت خام دیده اند آنچه دگران در آینه ندیده اند، از همه چیز خبر داده اند و هیچ امری را ناگفته نگذاشته اند.

همه را گفته اند

آری، آنان از غیبت گفته اند، از طول غیبت گفته اند، از مشکلات عصر غیبت گفته اند، از سخت تر بودن حفظ ایمان از نگه داشتن آتش در کف دست گفته اند، از آب شدن دل اهل ایمان در سینه هاشان چونان آب شدن نمک در آب گفته اند، از پگاه دینداری و پسین بی دینی گفته اند، از فتنه ها گفته اند، از وقوع موشکافان و نقادان و خبرگان در فتن عمیاء گفته اند، از فتنه های کور و کر کننده گفته اند، از آشوب ها گفته اند، از قلب و انقلاب ها گفته اند،^۱ از بدعت ها گفته اند، از مسخ شدن قلب و قالب ها گفته اند، از تشبه مردان به زنان و زنان به مردان گفته اند، از شرکت زنان در امور اجتماعی و اقتصادی و مواضع تصمیم گیری گفته اند، از رکوب ذوات الفروج بر سروج گفته اند و از رفتن حیاء آنان خبر داده اند، از رواج قمار و غنا گفته اند، از همگانی شدن نرد و شطرنج گفته اند، از بلند شدن صداهای

۱- امید است به زودی توفیق نگارش «حدیث فتنه ها» نصیب گردد و عزیزان از آن بهره مند شوند.

شیطانی در مساجد گفته‌اند، از آلوده شدن مردم به ربا و نشستن گرد آن به دامن همگان گفته‌اند، از خواندن قرآن به صوت‌های لهوی گفته‌اند، از رفتن به حج و زیارت برای تفریح و سرگرمی و تجارت و کاسبی و نام‌آوری گفته‌اند، از معروف شدن منکرها و منکر شدن معروف‌ها گفته‌اند، بلکه از امر به منکر و نهی از معروف خبر داده‌اند، از گرایش دین‌مداران به دنیا و دنیاداران خبر داده‌اند، از تغییر و تبدیل احکام دین و دستورات شریعت خاتم النبیین با تعویض نام و تحریف نشان خبر داده‌اند، از تشبّه مسلمانان به کفار و گرفتن رنگ آنان سخن به میان آورده‌اند، از سبک شمردن و بی‌اعتنایی داشتن نسبت به اموری که در نظر شارع مقدّس حایز اهمّیت است، خبر داده‌اند؛ چونان اموال، اعراض، نفوس، مال و آبرو و خون مردم. از هجرت حیا و رفتن غیرت و رخت بر بستن صداقت و امانت و سایر اصول انسانی و اسلامی هم سخن به میان آورده‌اند، و همچنین از رعایت نکردن حقوق یکدیگر و عوض شدن معیارها و ملاک‌ها حرف‌ها زده‌اند که شاید خواجه شیراز هم نظر به همین گونه خبرها داشته در این اشعار معروفش:

این چه شور است که در دور قمر می‌بینم

همه آفاق پراز فتنه و شر می‌بینم

هرکسی روزبیهی می‌طلبد از ایام

علت آن است که هر روز بتر می‌بینم

ابلهان را همه شربت ز گلاب و قند است

قوت دانا همه از خون جگر می‌بینم

اسب تازی شده مجروح به زیر پالان

طوق زرین همه در گردن خر می بینم

دختران را همه جنگ است و جدل با مادر

پسران را همه بدخواه پدر می بینم

هیچ رحمی نه برادر به برادر دارد

هیچ شفقت نه پدر را به پسر می بینم

پند «حافظ» بشنو خواجه برو نیکی کن

که من این پند به از دژ و گهر می بینم^۱

آری، اینها همه را و غیر اینها را گفته اند و از همه چیز خبر داده اند، که اگر ما هیچ گواهی برای مقام علمی و سعه آگاهی حضراتشان نداشته باشیم مگر همین اخبار ملاحم و احادیث رسیده در رویدادها و حوادث بعدی، کافی و فوق الکفایه است.

وظایف عصر غیبت را هم گفته اند

در کنار همه این گفته ها که آنچه نگفتیم و اشاره نکردیم به مراتب بیش از آنچه آوردیم می باشد، در همین شرایط، وظایف فردی، خانوادگی و اجتماعی همه را هم بیان نموده اند و تکالیفی که در عصر غیبت متوجه مکلفین است بازگو نموده اند و برای کسی عذری باقی نگذارده اند. جامع سخنی آیت فقید مرحوم سید صدرالدین صدر در این زمینه دارد. گوید:

آن وجود مقدس از مردمان غیبت گزید حتی از شیعیانش، ولی راه و رسم صحیح و منهج حق و طریق واضح و آشکاری را به آنان نمود که اگر بپیمایند به سعادت دنیا و آخرت نائل آیند. اگر دست مردم ظاهراً از اهل بیت کرام کوتاه است حقایق و معارف آن خاندان در میان خلق باقی است و عذری برای کسی باقی نیست و رجوع به نواب عام در عصر غیبت کبری راه گشاست.^۱

باور نگارنده

نگارنده بر این باور است: این سخنی که بسیاری از ما می‌گوییم: نمی‌دانیم وظیفه‌مان چیست و زمان چه زمانی است، آیا زمان امام مجتبی علیه السلام است یا روزگار سیدالشهدا سلام الله علیه؟ چه باید کرد و چه وظیفه‌ای داریم؟ چندان صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا زمان نه زمان رسول خداست، نه عصر عصر علی مرتضی است، نه روزگار روزگار امام مجتبی است، نه هنگام هنگام سیدالشهداست، و نه دوران دوران سایر حضرات معصومین علیهم السلام از حضرت زین العابدین تا حضرت عسکری صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین.

عصر، عصر غیبت امام عصر علیه السلام است. روزگار روزگار خفا و استتار است. زمان زمان در حجاب بودن امام زمان است. این چنین زمانی با چنین خصوصیتی در جمع حضرات معصومین علیهم السلام سابقه نداشته است. و چون زمان زمان خاصی است احکام مخصوص به خود را دارد، و چون روزگار روزگار بی سابقه‌ای است وظایف متعلق به خود را می‌طلبد.

خوشبختانه همانان که آن حرف‌ها را زده‌اند و آن خبرها را داده‌اند و همه چیز را با همه خصوصیاتش بیان نموده‌اند، به طوری که هر روز شاهد تحقق بخشی از حقایق فرموده‌شان هستیم، و وقتی انسان به آثار رسیده و روایات منقول از حضراتشان مراجعه می‌کند احساس می‌کند گویا امروز در میان ما هستند، می‌دیده‌اند و می‌گفته‌اند، گویا در مملکت ما، در شهر ما، در آبادی ما، در کوی و برزن ما، در حوزه و دانشگاه ما، در محراب و منبر ما، در کوچه و بازار ما، در منزل و سرای ما بوده‌اند و به همه امور، موبه مواز همه ابعادش اشراف و توجه داشته‌اند و خبر داده‌اند، همچنین، وظایف همه را در این عصر مخصوص و زمان خاص بازگو کرده‌اند و عذری برای کسی باقی نگذارده‌اند.

وظیفه عالم دین و فقیه آیین را گفته‌اند. وظیفه رؤسا و سردمداران جامعه را بازگو نموده‌اند. وظیفه طالب علم و دانش‌پژوهان را بیان کرده‌اند. وظیفه تاجر و کاسب را، وظیفه شهری و روستایی را، وظیفه زارع و کشاورز را، وظیفه مرد و زن را، وظیفه پدر و مادر را، وظیفه پسر و دختر را، وظیفه شوهر و همسر را، وظیفه کارگر و کارفرما را، وظیفه بالادست و پایین‌دست را، همه و همه را گفته‌اند. تکلیف همه را مشخص نموده‌اند و چیزی را فروگذار نکرده‌اند و ابواب عذر و درهای بهانه را به روی همگان، از صدر تا ساقه بسته‌اند.

هرچه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست^۱

حرف گوش کن کیست؟

آری، آنان همه چیز را گفته‌اند، ولی تنها حرفی که هست این است که بچه حرف گوش کن کیست؟ معلم سر کلاس تکلیف را روشن و شفاف، واضح و آشکار بیان نموده. اگر بچه‌ای گوشش را به کری زد یا گوش به بازی داد و نشنید، یا شنید و در مقام انجام برنیامد همه ملامت متوجه خود اوست، عتاب و سرزنش از آن خود اوست نه آموزگار.

پدر مهربان دستورات لازم را به فرزندان داده‌است. مادر دل‌سوز همه آنچه را که باید اولادش رعایت کنند تا سالم بمانند و مشکلی در نبود او برایشان پدید نیاید، بازگو نموده‌است: عزیزان من، آتش روشن نکنید. کبریت نزنید. کنار حوض نروید. دست به لوازم برقی نزنید. به ابزار و ادوات خطرناک نزدیک نشوید. لب بام نروید. کسی را به خانه راه ندهید. با کسی به جایی نروید. چیزی از کسی نگیرید. ادعاهای دایه‌های مهربان‌تر از مادر را پذیرا نگردید و گوش به حرف مدعیان دل‌سوزتر از پدر هرگز ندهید.

حالا اگر پسری، دختری حرف پدر و مادرش را نشنید و به نصایح مشفقانه پدر دل‌سوز و مادر مهربانش اعتنا نکرد و گرفتار شد، جز خودش کسی را نباید ملامت کند.

گفتگوی مرغ با جوجه‌ها

در کتاب‌های ابتدایی ما گفتگوی مرغی را با جوجه‌ها و ترساندن آنان از گریه‌ها، بس زیبا به رشته کشیده بود و به نظم آورده بود که پس از گذشت بیش از پنجاه سال، هنوز بعضی ابیاتش را در خاطر دارم. مادر آنچه

باید بگوید گفت ولی جوجه نمی‌شنید و می‌گفت:

گربه حیوان خوش خط و خالی است

فکر آزار جوجه هرگز نیست

ولی وقتی گوش به حرف مادر نداد و از آشیان دور شد:

دو قدم دورتر شد از مادر

آمدش آنچه گفته بود به سر

گربه از پیش و مرغ از دنبال

ناله می‌کرد می‌زدی پرو و بال

لیک چون گربه جوجه را بر بود

ناله مادرش ندارد سود

قطعه‌ای از پروین

همچنین در قطعهٔ مادر دوران‌دیش، اعتصامی خوب تضمین نموده:

با مرغکان خویش چنین گفت ماکیان

کای کودکان خرد گه کار کردن است

بی من ز لانه دور نگردید هیچ یک

تنها چه اعتبار در این کوی و برزن است؟

از چشم طائران شکاری نهان شوید

گویند با قبیلهٔ ما باز دشمن است

جز بانگ فتنه هیچ به گوشم نمرسد
یا حرف سربریدن و یا پوست‌کندن است
از خون صدهزار چو ما طائر ضعیف
هر صبح و شام دامن گیتی ملون است
از آب و دان خانه بیگانگان چه سود
هرکس که منزوی است ز اندیشه ایمن است
از لانه هیچ گاه نگردید تنگ‌دل
کاین خانه بس فراخ و بسی پاک و روشن است
با مرغ خانه مرغ هوا را تفاوتی است
بال و پر شما، نه برای پریدن است
ما را به یک دقیقه توانند بست و کشت
پرواز و سیر و جلوه ز مرغان گلشن است
تلخ است زخم خوردن و دیدن جفای سنگ
گر زان که سنگ کودک و گر زخم سوزن است
جایی که آب و دانه و گلزار و سبزه‌ای است
آنجا فریب خوردن طفلان مُبرهن است^۱

حضرات معصومین علیهم‌السلام معلّمان همه

آری، حضرات معصومین علیهم‌السلام که معلّم همه معلّمان هستند و انبیاء و اولیاء و روح‌القدس و فرشتگان، شاگردان ابجدخوان مکتب آنها اند که در

حدیثی از حضرت عسکری علیه السلام چنین آمده:

فَالكَلِيمُ الْأَبْسَ حُلَّةُ الْإِصْطِفَاءِ لِمَا عَهَدْنَا مِنْهُ الْوَفَاءَ، وَ رُوحُ الْقُدُسِ فِي جَنَانِ الصَّاقُورَةِ ذَاقَ مِنْ حَدَائِقِنَا الْبَاكُورَةِ.^۱
 بر کلیم پوشش گزینش و اصطفاء و تکلم با حق موهبت گردید به خاطر وفای به عهدی که از او نسبت به خودمان یافتیم و روح القدس در باغ ملکوت از چین نخست میوه بوستان ما چشیده است.

ای گهر غیب ز کان شما	وی حرم قدس مکان شما
قدس جهان وادی طور شماست	مصحف کل سوره نور شماست
ای ز ازل نور شما مقتدا	وین دو جهان را به شما اقتدا
حلقه کش علم شما گوش عقل	واله و شیدای شما هوش عقل
آب شما روغن قنديل عقل	باز شما شهر جبریل عقل
دور فلک حلقه به گوش شماست	پیر خرد نکته نیوش شماست ^۲

آری، چنین معلمان و چونان آموزگارانی همه تعلیمات را داده اند. آنان که مهربان تر از هر پدر مهربان و دل سوزتر از هر مادر دل سوز و آگاه تر از هر آگاهی هستند، همه سفارشات لازم برای عصر غیبت را بیان نموده اند. تمامی تکالیف را معین کرده اند. هرچه وظیفه همگان است بیان داشته اند. هیچ چیز را ناگفته نگذاشته اند و گرنه زبانها دراز بود و اعتراضها بلند؛ چرا نگفتند چه کنیم؟ چرا وظائف ما را معین نکردند؟

۲- دیوان میرداماد ۶۷.

۱- بحار الانوار ۷۸ / ۳۷۸.

نه، این حرف‌ها نیست. گفتنی‌ها را گفته‌اند. همهٔ وظائف و وظائف همه را مشخص نموده‌اند. هیچ قصوری نبوده و نیست. هیچ کسری و کاستی نبوده و نیست. هر چه هست از این طرف است. کسری و کاستی از ناحیهٔ من است. قصور و تقصیر از جانب من است. مقصّر من هستم. من شاگرد تنبلی هستم. تکلیف، کُلفت و مشقّت دارد. انجام وظیفه سختی و دشواری دارد. من نازپروردهٔ تنعم حاضر نیستم به خودم زحمت تحمّل تکلیف و انجام وظیفه را بدهم و به قول خواجهٔ شیراز:

نازپرورد تنعم نبرد راه به دوست

عاشقی شیوهٔ رندان بلاکش باشد^۱

تسلیم کیست؟

آری، آنان همه چیز را گفته‌اند، ولی حرف در این است: بچهٔ حرف‌گوش‌کن کیست؟ شاگرد گوش به فرمان استاد کیست؟ شخص مطیع و آدم تسلیم امر کیست؟ آن که چون و چرا نکند و با دل و جان چشم بگوید و چشم آورد و چون کُلیب تسلیم، تسلیم باشد کیست؟ که هزار نکتهٔ باریک‌تر ز مو این جاست.

آری، باید کُلیب تسلیم بود؛ همان کو که وقتی ابواسامه به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد:

نزد ما مردی است که نامش کُلیب است. هیچ خبری از ناحیهٔ شما به

او نمی‌رسد و هیچ حدیثی از شما نمی‌شنود جز این که می‌گوید: قبول دارم و تسلیم هستم. و ما از این جهت او را کُلیب تسلیم می‌گوییم. حضرت فرمودند: خداوند او را مشمول رحمتش بدارد. سپس فرمودند: می‌دانید تسلیم چیست؟ ما ساکت شدیم. فرمودند: تسلیم همان اخبات است که خداوند عزوجل جمعی را ستوده و آنان را اصحاب جنت و اهل بهشت شمرده و در حقشان فرموده:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ ﴾ (هود: ۲۳) همانا آنان که ایمان آوردند و اعمال صالح داشتند و اخبات و تسلیم نسبت به پروردگارشان داشتند، آنان اهل بهشت‌اند.

و در دیگر حدیثی است که مردی به حضرتش عرض کرد: آیا می‌شود انسان کسی را که ندیده، دوست بدارد؟ فرمودند: آری. اینک این من هستم که کُلیب صیداوی اسدی - کُلیب تسلیم - را ندیده‌ام ولی دوستش می‌دارم.^۱

تذکری بعد از توضیح

با توجه به آنچه گفتیم کاملاً روشن می‌شود که دیگر جای این حرف و سخن نیست که کسی بگوید: واقعاً وظیفه‌ام را در عصر غیبت نمی‌دانم و حیران و سرگردان هستم و چنین گسترش دستورالعمل‌هایی که بیان شد به نظر مبالغه‌آمیز می‌آید.

۱- تحفة الاحباب ۲۹۳، با تغییری در عبارت.

در پاسخ چنین ابهام و تصویری می‌گوییم: مطلب بالاتر از این حرف‌هاست. آنان که چنین تصویری دارند، اگر چونان نگارنده این آثار، بیش از شصت سال از عمرشان گذشته بود و مویشان را نه در آسیای آردی، بل در رحای دینی و آسیای آیینی و مرامی سفید کرده بودند، و از آن زمان که توانسته‌اند مطالعه‌ای داشته باشند، عمده وقت خود را به مراجعه متون دینی و مدارک مذهبی و احادیث و روایات خاندان رسالت علیهم‌السلام گذرانده بودند، و محور تحقیق و مراجعه‌شان همان دو امانت گرانقدر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - کتاب خدا و عترت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و آنچه از آنان به یادگار مانده - بود، چه بسا در این جهت از مؤلف هم تندتر می‌رفتند و سمنند تندپای قلم را بر میدان قرطاس و صفحه کاغذ سریع‌تر به جولان می‌آوردند. پس همان به که از پیش‌داوری با عدم تخصص دست بازداریم و حد و مرز خود را بشناسیم و این قدر به خود اجازه ورود در آنچه شأن ما نیست و آشنایی با آن نداریم ندهیم. خوب است این کلام مولا امیرمؤمنان علیه‌السلام را پیوسته آویزه گوش دل بداریم که فرمود:

لَوْ سَكَتَ مَنْ لَا يَعْلَمُ سَقَطَ الْإِخْتِلَافُ.^۱

اگر آن که نمی‌داند سکوت کند اختلاف از میان برود.

و همچنین خود را مشمول این دعای حضرتش بداریم:

رَحِمَ اللَّهُ أَمْرِي عَرَفَ قَدْرَهُ وَ لَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ.^۲

خدای رحمت کند کسی را که قدر خود بشناسد و از حد و مرز خود

تجاوز نکند.

تکلیف سخت است

بگذریم. صحبت در این بود که حضرات معصومین علیهم السلام همه چیز را فرموده‌اند و وظایف همگان را در عصر غیبت بیان داشته‌اند. حرفی که هست این است که حرف گوش کردن سخت است. متعهد به انجام وظیفه شدن دشوار است. البته حرف تعهد زدن - همانچه شاهدیم - سهل است، تکالیف عصر غیبت را رعایت کردن کلفت و مشقت دارد و من و امثال من حاضر نیستیم شانه زیر بار مسئولیت تکلیف بدهیم. حاضر نیستیم سختی و دشواری وظایف روزگار استتار حجت را عهده‌دار باشیم. حاضر نیستیم بدون چون و چرا تسلیم فرامین و دستورات حضرات معصومین علیهم السلام باشیم، هرچند آن‌ها با ذهنیت‌های ما همسویی نداشته باشد. حاضر نیستیم بدون لیت و لعل و ان قلت و قلت و اشکال و اعتراض و توجیه و اعمال سلیقه، کتاب و سنت و قرآن و حدیث را بپذیریم. همانچه باز قرآن ناطق و کتاب مبین در خطبه‌اش اشاره نموده است:

کلامی از امیر کلام

فَالْكِتَابُ يَوْمَئِذٍ وَ أَهْلُهُ طَرِيدَانِ مَنفِيَانِ وَ صَاحِبَانِ مُضْطَحَبَانِ فِي طَرِيقٍ وَاحِدٍ لَا يُؤْوِيهِمَا مَوْوٍ. فَالْكِتَابُ وَ أَهْلُهُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فِي النَّاسِ وَ لَيْسَا فِيهِمْ وَ مَعَهُمْ وَ لَيْسَا مَعَهُمْ لِأَنَّ الضَّلَالََةَ لَا تُوَافِقُ الْهُدَى وَ إِنِ اجْتَمَعَا. فَاجْتَمَعَ الْقَوْمُ عَلَى الْفُرْقَةِ وَ افْتَرَقُوا عَنِ

الْجَمَاعَةِ، كَانَهُمْ اِئِمَّةُ الْكِتَابِ وَ لَيْسَ الْكِتَابُ اِمَامُهُمْ، فَلَمْ يَبْقِ عِنْدَهُمْ مِنْهُ اِلَّا اِسْمُهُ وَ لَا يَعْرِفُونَ اِلَّا خَطُّهُ وَ زُبْرَهُ.^۱

آن روز قرآن و اهل قرآن - خاندان رسالت ﷺ - دو دورافتاده تبعیدشده هستند و دو رفیقی که یک راه را می‌روند و هیچ کس آنان را پناه نمی‌دهد. کتاب و اهل کتاب - قرآن و عترت - در آن زمان [ظاهراً] میان مردم هستند ولی [واقعاً] میان آنان نیستند و [ظاهراً] با آنان هستند ولی [واقعاً] با آنان نیستند؛ زیرا ضلالت و گمراهی با هدایت و رهنمونی توافق ندارد، هرچند [ظاهراً] در جایی با هم جمع شوند. این مردم بر جدایی از قرآن و اهل قرآن اتفاق کردند. گویا آنان امام و پیشوای قرآن هستند و کتاب خدا پیشوای آنان نیست - می‌خواهند نظرات خود و سلیقه‌های خود را بر قرآن حمل کنند. آن قرآنی را می‌خواهند که تابع فکر و نظر آنان باشد و آن عترت و اهل قرآنی را جویایند که با آراء آنان همسویی داشته‌باشد - در میان آنان از کتاب جز اسمی نماند و معرفت و شناختی جز با خط و نوشته آن نداشته باشند - آن گونه که شاهد هستیم.

آری، نوعاً حاضر نیستیم آنچه قرآن و حدیث می‌گوید و آنچه اهل قرآن از قرآن بیان می‌دارند بدون چون و چرا گوش کنیم و در مقام عمل برآییم، لذا در مقام بهانه‌جویی و اشکال‌تراشی برمی‌آییم تا قرآن و حدیث را با نظر خودمان تطبیق دهیم، بلکه سلیقه خودمان را بر کتاب خدا و گفتار اولیاء خدا تحمیل می‌نماییم.

سخنی از مرحوم آیت الله بروجردی

خدای رحمت کند آیت عظیم الشان، مرحوم حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی اعلی الله مقامه الشریف را که وقتی در مجلس درس حدیثی خواند و کسی در مقام اشکال برآمد - که ظاهراً اشکالش بوی اشکال تراشی و عدم تسلیم می داد - آن آیت ادب و متانت و نماد آداب و درایت، خروشید و فریاد برداشت: من حدیث می خوانم، تو اشکال می کنی؟ بگو بدانم چه دینی داری که با دین خودت با تو حرف بزنم!

بگذریم. سخن در این بود که همه چیز را فرموده اند و تکلیف را روشن و وظایف را مشخص نموده اند، ولی نوعاً ما حاضر نیستیم برای حفظ دین خودمان و آیین عزیزانمان مایه بگذاریم. حاضر نیستیم برای حفظ و حراست آنچه اصالت دارد از بعضی منافعمان بگذریم. حاضر نیستیم قدری از خواسته ها و تمایلاتمان که با فرامین شریعت همسویی ندارد، بکاهیم. حاضر نیستیم قدری به خود سختی هموار کنیم.

عزیزانی که نوعاً چند کتاب پیشین نگارنده را خوانده اند و در احادیث سده چهارم و پنجم با مشکلاتی که عموم دوستان و شیعیان در آن روزگارها داشته اند، آشنا شده اند، از سختی هایی که بزرگانمان در آن قرون و اعصار داشته اند تا حدودی باخبر شده اند. به راستی من وقتی به خودم مراجعه می کنم چاره ای جز احساس شرم و خجلت ندارم.

آری، هر کس خریزه می خورد پای لرزش هم باید بنشیند، هر کس طاووس می خواهد رنج هندوستان هم باید بکشد.

نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود

مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

هرکو عمل نکرد و عنایت امید داشت

دانه نکاشت ابله و دخل انتظار کرد^۱

روی سخن با خود دارم و بی پرده و پروا با خودم حرف می‌زنم و از

خودم می‌گویم، قصد جسارتی به عزیزان خواننده ندارم.

هم خدا هم خرما!

من هم خدا را می‌خواهم و هم خرما را، من هم دین را می‌خواهم و

هم دنیا را. در شرایط عادی و طبیعی که بتوانم میان آن دو جمع کنم کار

مهمی نکرده‌ام. البته اگر بشود به معنی واقعی جمع کرد. سخن در این است

که اگر روزی قرار شد برای تحصیل رضای حق تعالی، برای به دست آوردن

خشنودی اولیاء خدا، و به خصوص برای رسیدن به رضایت امام زمانم از

خرما بگذرم، می‌گذرم؟ برای برقراری دین اگر قرار شد از دنیا صرف نظر

کنم، صرف نظر می‌نمایم؟ برای حفظ عقاید و سلامت اعتقادات خودم و

کسانم اگر قرار شد از منافعم چشم‌پوشم، چشم می‌پوشم؟ اگر دیدم در

عصر غیبت، وظیفه، رفتن از راهی است که دیگران نمی‌روند، از آن راه

می‌روم؟ یا شعار شیطانی قدیمی: خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو

را در می‌دهم و از این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج‌البلاغه فراموش

می‌کنم:

لا تَسْتَوْجِسُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهَا^۱

زنهار هیچ بیم و هراس و ترس و وحشتی در مسیر هدایت و راه درست از کمی رهروان نداشته باشید.

راستی اگر دانستم آنچه دیگران می‌گویند، می‌شنوند، می‌نویسند، می‌خوانند و تأیید می‌کنند مرضی صاحب شریعت نیست، حاضریم در آن جهت قرار نگیرم؟ یا نه، به هر صورتی شده عذر و بهانه‌ای می‌آورم: همه دارند، همه می‌کنند، همه می‌گویند، همه می‌گیرند، همه امضا می‌کنند، همه می‌روند، همه می‌بینند، همه می‌شنوند، همه و همه... و چاشنی قضیه را هم حتی فلانی و فلانی قرار می‌دهم، در حالی که می‌دانم هیچ کدام از این عذرها مقبول پیشگاه حق نیست و هیچ یک از این بهانه‌ها در آن درگاه بهایی ندارد و حجتی در محضر حجت نمی‌باشد.

همه چیز را خوب می‌دانم

خودم همه چیز را خوب می‌دانم، بی جهت به گردن این و آن نگذارم. بیخود این طرف و آن طرف نزنم بینم این آقا چه می‌گوید، آن آقا چه می‌گوید، بالآخره یکی را پیدا کنم مطابق میل من حرف بزند و نظر بدهد. بنده خدا! ببین آن آقای اصلی، آن آقای حقیقی، آن آقای واقعی، آن سلطان مُلکِ جان، آن مخدوم انس و جان، آن مولای مُستعان، آن دارنده جهان، حضرت صاحب العصر و الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف چه می‌گوید و چه می‌خواهد و چه می‌پسندد!

راستی این وضعی که منزل من دارد، حجره من دارد، محل کار من دارد، کارگاه و کارخانه من دارد، مؤسسه و اداره من دارد، مطب و درمانگاه و دارالشفاء و بیمارستان من دارد، محل تحصیل و تدریس من دارد، همسر من دارد، پسر من دارد، دختر من دارد، خویشان و بستگان من دارند، دوستان و رفقای من دارند، و سرانجام وضعی که خود من دارم، مورد پسند آن وجود مقدس است یا نه؟

اگر او می‌پسندد و راضی است که خوشا به حال من، و اگر نمی‌پسندد که بدا به روزگارم! اگر او پسندید هیچ کس دیگر نپسندید سعادت از آن من است، ولی اگر همه پسندیدند و او نپسندید سیه‌روزی برای من است. بگذریم.

نمی‌دانم چه شد که خامه بر نامه چنین چرخید و حدیث و ظایف عصر غیبت به این جا رسید و قلم بر ورق چنین رقم زد. گویا او هم دلش از خودش پر بود و خواست بگوید: اگر این خون‌های دل که از شکاف سرم بر سینه صفحه می‌نشیند مورد رضای آن دل‌خون‌بیدای هجران و در به در صحرای فراق و محبوس در رواق مشیت قاهره حق متعال قرار گرفت که خوشا به حال این خامه و قلم و زهی سعادت این صفحه و رقم، و افتخار از آن این صاحب قلم، و الا که واحسرتا و واسفا و واسواتا! آری،

اگر نظر به الفبای ما بری ای دوست

مرا به مدرسه عشق می‌بری ای دوست

به یک نگه تو ز یاران قرار و دل بردی

خدا گواست ز خوبان تو بهتری ای دوست

اگر ز اشک دو دیده حدیث مهر نویسم

تو از هزار مثنوی عشق برتری ای دوست

قسم به عرش و سماء و نهایت هستی

تو آخرین ولی خداوند اکبری ای دوست

قسم به سوره یاسین و کوثر و الفجر

تو نور دیده زهرای اطهری ای دوست

تورا ست مهدی موعود و منجی عالم

تو صلب بر حق محمود و حیدری ای دوست

قسم به نقطه پایان شعر «آشفته»

تو نام اول هر شعر و دفتری ای دوست

به سان طفل گریزان ز درس و حرف حساب

مرا به مدرسه عشق می‌بری ای دوست^۱

سخن در مقدمات وظایف عصر غیبت به طول انجامید، ولی مقدماتی

است که برای مباحث بعدی نقش پایه و اساس و اصل و بنیان دارد.

در یک نگرش کلی، مجموع وظایف عصر غیبت به سه بخش عمده

تقسیم می‌گردد:

نخست وظایفی که نسبت به خودم دارم،

سپس تکالیفی که نسبت به دگران دارم،

و سرانجام وظایف و تکالیفی که نسبت به آن وجود مقدّس دارم. امید است لطف آن وجود مقدّس شامل حال گردد و بتوانیم تا حدودی از عهدهٔ عرضه و توضیح و تشریح این وظایف برآییم و برای نگارنده و دیگران، منشأ اثر و مفید و سودمند واقع گردد. و چه فوز عظیم و فیض بزرگی، نگارش و نگارنده و خواننده را شامل شود اگر گردی از زیر سُم مرکب کمینه چاکری از چاکران دربار ولایت مدار آن مدار و مدیر هستی این نوشتار را شامل گردد؛

بِأَمْرِهِ التَّقْدِيرُ وَ التَّذْبِيرُ
وَ نَشْأَةُ التَّكْوِينِ دُونَ قَدْرِهِ
وَ اللَّوْحُ كَالْعُنْوَانِ مِنْ كَمَالِهِ^۱

هُوَ الْمَدَارُ بَلْ هُوَ الْمُدِيرُ
وَ عَالَمُ الْإِبْدَاعِ تَحْتَ أَمْرِهِ
وَ الْقَلَمُ الْأَعْلَى لِسَانُ حَالِهِ

○○○

زین دایره تا به چرخ دوار
بر نقطه مدار خط پرگار
بازار دل است و حق خریدار^۲

ای قطب مدیر دار هستی
بر توست مدار امر چونانک
من تاجرم و متاع من عشق

دومین پایه

وظایف فردی عصر نجیبیت

وظایف مخصوص و مشترک

در زمینه تکالیف عصر غیبت و وظائف زمان استتار حجت، بزرگانمان مطالب بسیاری آورده‌اند، ولی سخنی که تذکرش ابتداءً مناسب به نظر می‌رسد، این است که بسیاری از آن وظایف، اختصاص به زمان غیبت ندارد، بلکه اموری است که در همه زمان‌ها همه آنان که معتقد به این دین و آیین هستند، باید رعایت نمایند، و تکالیفی است که در همه اعصار همه افراد باید عهده‌دار باشند. لذا از بیان آن وظائف و تکالیف مشترک صرف نظر می‌کنیم، مگر آن وظیفه اشتراکی و تکلیف همگانی، در حدیثی نسبت به عصر غیبت آمده‌باشد که چه بسا بیانگر اهمیت آن امر و تأکید بر لزوم انجام آن باشد، که آن را ناگفته نمی‌گذاریم.

همچنین در مقام استقصاء و پیگیری همه وظایف فردی عصر غیبت هم نیستیم، بلکه به عنوان نمونه چند وظیفه‌ای که به نظر نگارنده از اهمیت بیشتری برخوردار است، می‌آوریم. و چه بسا توجه به آنها رهنمون به سایر وظایف هم باشد.

۱ - تمسک به آنچه در دست داشته‌ایم

حارث بن مغیره به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد:

إِنَّا نَرَوِي بِأَنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ يَفْقَدُ زَمَانًا، فَكَيْفَ نَصْنَعُ عِنْدَ ذَلِكَ؟
قال: تَمَسَّكُوا بِالْأَمْرِ الْأَوَّلِ الَّذِي أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يُبَيِّنَ لَكُمْ.^۱

همانا روایت می‌کنیم که صاحب این امر روزگاری مفقود شده و غایب می‌گردد. در آن زمان چه کنیم؟ حضرت فرمود: متمسک شوید و دست آویزید به همان امر اولی که بر آن بوده‌اید تا امر برای شما روشن گردد.

مرحوم مجلسی پس از نقل چند روایت به همین مضمون، گوید:

مقصود از این احادیث و اخبار این است که - در عصر غیبت - انسان دچار تزلزل در امر دینش نگردد و در مقام عمل تحیر پیدا نکند. در واقع این روایات می‌گویند: در اصول و فروع دینتان به آنچه از ائمه علیهم السلام به شما رسیده‌است متمسک شوید و ترک عمل ننمایید و دچار ارتداد و بازگشت از دین نشوید، تا امامتان ظاهر گردد. و احتمال دارد معنای این حدیث این باشد که هر کس ادعا کرد: من امام قائم هستم، به او ایمان نیاورید تا ادعایش با اظهار معجزات برای شما روشن گردد.^۲

هرچند احتمال دومی که مرحوم مجلسی آورده است، چندان مناسب به نظر نمی‌رسد و با توضیحی که می‌آوریم، ظاهراً همان معنای اول

۲- همان.

۱- بحار الانوار ۵۲ / ۱۳۳.

مناسب است.

این حدیث شریف و نظائرش در مقام تعیین تکلیف در عصر غیبت است. سؤال ما یَضَعُ النَّاسُ است. مردم در عصر غیبت چه کنند؟ پاسخ تَعَسَّكُوا بِالْأَمْرِ الْأَوَّلِ الَّذِي أَنْتُمْ عَلَيْهِ است.

در همین وظیفهٔ اوّل کلاه خودمان را قاضی کنیم، انصاف دهیم کدام یک از ما بر امر اوّل و بر آنچه سابقین و پیشینیانمان در دو بُعد اعتقادی و عملی به آن ملتزم بودند، ملتزم هستیم؟ آیا اعتقادات ما اعتقادات سابقین ماست؟ آیا اعمال ما اعمال پیشینیان ماست؟

از امر اوّل حقیقی بگذریم. از صدر اسلام و روزگار حضور صرف نظر کنیم. از ده قرن و پنج سدهٔ پیشین سخن نگوییم. از زمان اجداد و پدران و مادرانمان حرفی به میان نیاوریم، بلکه خودمان را در عصر و روزگار خودمان مورد سنجش و آزمون قرار دهیم. یعنی واقعاً منِ مسلمان، منِ شیعه، منِ مدعی ولاء آل الله، منِ داعیه‌دار محبت بقیّة الله، منِ شناخته شده به عنوان منتظر حضرت خاتم الاوصیاء، همان آدم پنجاه سال قبل، چهل سال قبل هستم؟ همان اعتقادات را دارم؟ با همان باورها زندگی می‌کنم؟ به همانچه پایبند بوده‌ام امروز هم پایبندم؟ هرچه را آن روز حرام و ممنوع می‌شمردم و جداً از آن تحذّر و دوری داشتم، امروز هم ممنوع و حرام می‌شمرم و از آن اجتناب دارم؟ به انجام آنچه اهمّیت می‌دادم امروز هم اهمّیت می‌دهم؟

اگر چنین هستم می‌توانم ادّعا کنم که عهده‌دار این نخستین وظیفهٔ عصر غیبت می‌باشم. و اگر چنین نیستم - که ظاهراً برای نوع ما، اگر نگوییم کلّ ما، این احتمال دوم صادق است - بدانیم که از همین قدم اوّل کمیتمان

لنگ است لنگ، و زبان حالمان این: هر چه آید سال نو گوئیم دریغ از
پارسال.^۱

چند بیتی از قصیده یائیه حکیم غزنه، سنایی را بیاوریم، که چه بسا
بیان منظوم، مقصود را بهتر برساند؛ قصیده‌ای که هفتاد و هفت بیت دارد:

مسلمانان مسلمانان مسلماتی مسلماتی

از این آیین بی‌دینان پشیمانی پشیمانی

مسلماتی کنون اسمی است بر عرفی و عاداتی

دریغاکو مسلماتی؟ دریغاکو مسلماتی؟

مسازید از برای نام و دام و کام چون غولان

جمال نقش آدم را نقاب نفس شیطانی

تو ای بازاری مغبون که طفلی را ز بی‌رحمی

دهی دین تا یکی حبه‌اش ز روی حيله بستانی

تو ای عالم که علم از بهر مال و جاه می‌خواهی

به سوی خویش دردی گر به سوی خلق درمائی

زبان‌دانی تو را مغرور خود کرده‌است لیکن تو

نجات اندر خموشی دان زیان اندر زبان‌دانی

اگر راه حقت باید ز خود خود را مجرّد کن

ازیرا خلق و حق نبود به هم در راه ربّانی^۲

۲ - ۳ بهترین کار حفظ زبان و لزوم بیت

حضرت باقر علیه السلام به جناب جابر فرمودند:

۲- دیوان سنایی صص ۲۷۸ - ۲۸۷.

۱- لغت نامه دهخدا: پارسال.

زمانی بر مردم بیاید که امامشان از آنان غایب گردد. خوشا به حال آنان که در آن زمان بر امر ما ثابت بمانند. همانا کمترین پاداش آنان این است که حق تعالی آنان را مورد خطاب قرار دهد و بگوید: ای بندگان من، ای کنیزان من، ایمان به سرّ من آوردید و غیب مرا تصدیق نمودید - معتقد به امامت آن وجود مقدّس که مظهر سرّ و غیب حق تعالی است، گردیدید - نوید و بشارت باد شما را به ثواب و پاداش از طرف من؛ زیرا شما عباد و اماء، بندگان و کنیزان خوب و ثابت و پابرجای من هستید که فقط اعمال شما را پذیرایم و فقط شما را می‌بخشایم و مغفرتم را فقط به شما ارزانی می‌دارم. به خاطر شما با باران رحمتم بندگانم را سیراب می‌سازم و بلا را از آنان برمی‌دارم. اگر شما نبودید عذابم را بر آنان فرومی‌فرستادم - شاهد عرضمان در این روایت این جمله پایانی حدیث است - جابر گوید: عرض کردم: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا أَفْضَلُ مَا يَسْتَعْمِلُهُ الْمُؤْمِنُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ؟ قَالَ: حِفْظُ اللِّسَانِ وَ لُزُومُ الْبَيْتِ.^۱

ای پسر رسول خدا، بهترین کاری که مؤمن در آن زمان انجام دهد، چه کاری است؟ فرمود: حفظ زبان و لزوم بیت، نگهداری زبان و خانه‌نشینی.

حدیث سَدِیر

و در دیگر حدیثی که مرحوم کلینی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام آورده، حضرتش در ضمن گفتاری به جناب سَدِیر صیرفی - از بزرگان

۱- کمال الدین ۳۳۰، باب ۳۲، حدیث ۱۵.

اصحاب آن حضرت که حضرتش در حال طواف با اشک ریزان برای نجاتش از حبس دعا نموده‌اند -^۱ چنین فرمودند:

يا سَدِير، اِلْزَمِ بَيْتَكَ وَكُنْ جَلِيساً مِنْ اِخْلَاصِهِ وَاشْكُنْ مَا سَكَنَ اللَّيْلُ
وَالنَّهَارُ، فَاِذَا بَلَغَكَ اَنْ السُّفْيَانِيَّ قَدْ خَرَجَ فَارْحَلْ اِلَيْنَا وَ لَوْ عَلَي
رِجْلِكَ.

سدیرا، در خانه‌ات بنشین، ملازم بیتت باش و چونان کهنه فرش
زیرین خانه باش و - حرکت و جنبشی نداشته باش - تا شب و روز آرام
است آرام باش. پس هر وقت به تو خبر رسید که سفیانی خروج کرده
به سوی ما کوچ کن هرچند با پای پیاده.^۲

جلس یعنی چه؟

خوب است قدری در این حدیث و کلماتی که در آن آمده، تأمل و
دقت داشته باشیم. کلمه «جلس» که در این روایت آمده و مورد امر قرار
گرفته، یعنی چه؟ زمخشری در اساس گوید:

جلس مسح و پلاسی است که در خانه می‌افکنند، و همچنین مرکب
را به آن می‌پوشانند، و وقتی گفته می‌شود: كُنْ جَلِيسَ بَيْتِكَ، معنای
مجازی آن مراد است که ملازمت باشد، و بعد، سایر موارد استعمال
مجازی این کلمه را که نوعاً معنای لزوم و ملازمت است، آورده
است.^۳

۱- رجال العلامة الحلی (الخلاصة) ۸۵ - ۲- روضه کافی، رقم ۳۸۳.

۳- اساس البلاغه: جلس.

و در فائق مطلب را توسعه داده و گفته است:

جلس کساء بافته پشمینه‌ای است که بر پشت شتر زیر پالان می‌نهند و در اتاق زیر فرش‌های خوب می‌اندازند، و رسم زنان در جاهلیت این بود که وقتی همسر زنی از دنیا می‌رفت تا یک سال جلس و چنین جامه‌ای می‌پوشید - پشمینه پارچه کهنه‌ای به خود می‌گرفت - پس از گذشت یک سال وقتی کلبی عبور کرد بعره و پشکلی به طرف او پرتاب می‌کرد، کنایه از این که این صبر یک‌ساله من با چنین پوششی برای من آسان‌تر از پرت‌کردن این بعره به این کلب بود. اسلام آمد و این رسم را برداشت و عِدَّة چهار ماه و ده روز را با احکام خاصش قرار داد.

در حدیثی از رسول خدا ﷺ رسیده که فرمود: مَرَزْتُ عَلَى جِبْرِئِيلَ لَيْلَةَ أُسْرِي بِي، كَالْحِلْسِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ. در شب معراج بر جبرئیل گذشتم در حالی که از خشیت حق تعالی چونان جلس و کهنه پارچه‌ای بود. و در مقام تشبیه، به کسی که در منزلش ثابت و مقیم است، می‌گویند: هُوَ حِلْسٌ بَيْتِهِ.^۱

بعضی از شارحین حدیث چنین گفته‌اند:

سند این حدیث بنا بر قول صحیح‌تر، حسن موثق است - معتبر و مورد اعتماد است - و جلس پوششی است که در اتاق زیر فرش‌های نفیس - برای حفاظت آن‌ها - پهن می‌کنند، و تشبیه، به اعتبار لزوم است.^۲

۱- الفائق فی غریب الحدیث: جلس. ۲- البضاعة المزجاة ۳ / ۴۴۳.

عرض ما در توضیح حدیث

عرضی که ما در توضیح حدیث می‌آوریم، این است که در جلس دو جهت مورد عنایت و توجه است و تشبیه به آن از هر دو جهت است. یکی ثابت بودن و جابه‌جا نشدنِ جلس است. فرش اصلی و بالایی را ممکن است جابه‌جا کنند؛ این فرش را بردارند بیرون ببرند فرش دیگری بیاورند پهن کنند، ولی معمولاً فرش زیرین و آن کهنه پلاس که برای حفظ فرش قیمتی پهن کرده‌اند، ثابت می‌ماند و ملازمت با اتاق دارد. به تعبیر معروف چونان ریگ ته جوی است.

جهت دیگری که در جلس مورد توجه است، عدم توجه به جلس است. همگان همه توجهشان به فرش قیمتی است که روی جلس پهن شده و کسی توجهی به جلس و آن گلیم کهنه ندارد. با این توضیح چه بسا بتوانیم بگوییم در کلام امام علیه السلام هر دو جهت مورد عنایت و توجه است و هر دو وجه شبه مورد نظر است.

در عصر غیبت گلیم کهنه ته خانه باش و تا آن جا که ممکن است از خانه بیرون نرو. و همچنین سعی کن چونان جلس مورد توجه کسان قرار نگیری، کسی به تو ننگرد، کسی به تو توجه نکند.

این سخن امام علیه السلام چه بسا کنایه از این باشد تا جایی که ممکن است در عصر غیبت مطرح نشو، خودی نشان مده، سری در میان سرها پیدا نکن، جلس باش، پنهان باش، پایین باش، از نظرها دور باش.

آری، آنان که می‌دانند در عصر غیبت، آن‌گونه که باید و شاید نمی‌توان انجام وظیفه نمود و در مسیری که رضای حق و اولیای حق است، نمی‌شود قدم‌های گسترده برداشت، هر چند با حفظ همه شرایط، هر کس

باید در حدّ توان خود عهده‌دار وظایف فردی خانوادگی اجتماعی باشد که شرحش را می‌آوریم.

حدیث می‌گوید: جلس باش. این قدر خودکشان کردن برای مطرح شدن لازم نیست. این قدر قد کشیدن برای اسم و آوازه پیدا کردن لازم نیست. این قدر جدّ و جهد برای این که نامم سرزبان‌ها بیفتد، لازم نیست. این قدر حق‌ها را ناحق کردن و ناحق‌ها را حق جلوه‌دادن برای این که خودم را جلوه‌دهم و جلو بدارم، لازم نیست. این قدر از حقایق مایه گذاردن و از دین بهره گرفتن برای این که معروف شوم، لازم نیست.

بنده خدا، برو خدا را شکر کن که مطرح نیستی، کسی تو را نمی‌شناسد، کسی به تو توجه ندارد. ارباب معرفت نوعاً گریز و تحاشی داشتند از این که کسی آنان را بشناسد. سعی کن جلس باشی به هر دو معنی و به هر دو جهت، که هرچه معروفیت بیشتر مسئولیت سنگین‌تر، و هر چه عنوان و اعتبار زیاده‌تر عوارض و مالیات بیشتر. همانچه در اصلش حرف است و بلکه حرف‌ها.

نومه کیست؟

آری بسیار به جاست پیوسته این جمله امیر کلام، مونی^۱ «مِ حَـدِیْنِ عَلَیْهِ» را در نهج البلاغه فراروی خود بداریم که فرمود:

وَذَلِکَ زَمَانٌ لَا یَنْجُو فِیْهِ إِلَّا کُلُّ مُؤْمِنٍ نُومَةٍ، إِنْ شَهِدَ لَمْ یُعْرَفْ وَ إِنْ غَابَ لَمْ یُفْتَقَدْ.^۱

۱- نهج البلاغه، از خطبة ۱۰۳.

و آن زمانی است که در آن زمان نجات پیدا نمی‌کند مگر هر مؤمن گمنامی. اگر در جمع حاضر باشد شناخته نشود و اگر حاضر نباشد کسی سراغش را نگیرد.

مرحوم سید رضی در شرح این جمله گفته است:

مقصود از «نَوْمَة» حامل الذکر و بی‌نام و نشانی است که قلیل الشرّ باشد.

زمخشری گوید:

ابن عباس از علی علیه السلام پرسید: نَوْمَة کیست؟ فرمود: الَّذِي يَسْكُنُ فِي الْفِتْنَةِ فَلَا يَبْدُو مِنْهُ شَيْءٌ.^۱

نومه آن کسی را گویند که در فتنه ساکن و آرام باشد - دخالتی در فتنه‌ها نداشته باشد - و از او چیزی ظاهر نگردد.

نصیحت مرحوم آیت الله بروجردی

از آیت عظیم الشان مرحوم حاج سید حسین طباطبایی بروجردی رضوان الله تعالی علیه نقل شده که در اواخر عمرشان در مجلس درس طلاب را نصیحت می‌کردند. می‌گفتند: از روزی که دست چپ و راستم را شناختم آنی فارغ از تحصیل نبوده‌ام، این شده‌ام که می‌بینید؛ روی تخته پاره‌ای افتاده‌ام، نمی‌دانم به ساحل می‌رسم یا نه. آقایان برای روزی که من مبتلای

۱- الفائق فی غریب الحدیث: نوم.

به آن هستم درس نخوانند.

و می‌گفتند: من برای این امر - زعامت و مرجعیت آن هم آن زعامت و مرجعیتی که نگارنده بر این باور است چه بسا با آن کم و کیف، او خاتم بود - یک قدم برنداشته‌ام و تسبیب اسباب ننموده‌ام.

من جلس باشم! نزدیک به چهل سال در گوشهٔ بروجرد زندگی بی‌ادعایی داشت با آن که اسباب همهٔ ادعاهای او را داشت. من در مقام برنیایم، خدا اراده کرد به کسی شهرتی، اعتباری و عنوانی عنایت کند مطلب آخری است. فرق بسیار است میان عنوان و اعتبار و شهرت و مقام و موقعیتی که حق تعالی به کسی ارزانی می‌دارد با آنچه کسی با هزاران مقدمات فراهم می‌کند. خوب است در این زمینه قدری بیشتر تأمل و دقت داشته باشیم؛ چون امری است بسیار حایز اهمیت و چه بسا برای بعضی سؤال‌انگیز و ابهام‌خیز. حضرت رضا علیه السلام فرمودند:

بباید بر مردم زمانی که عافیت در آن زمان ده جزء باشد، نه جزء آن در اعتزال و کناره‌گزیدن از مردم و یک جزء آن در سکوت باشد.^۱

حدیثی راه‌گشا

در حدیث مفصلی که متضمن سفارشات حضرت صادق علیه السلام به حفص بن غیاث است و حاوی نکات بس ارزنده و آموزنده‌ای است، جملاتی مرتبط با عزلت و خانه‌نشینی آمده‌است. امام فرمودند:

إِنْ قَدَرْتَ أَنْ لَا تَخْرُجَ مِنْ بَيْتِكَ فَاَفْعَلْ، فَإِنَّ عَلَيْكَ فِي خُرُوجِكَ أَنْ

لَا تَغْتَابَ وَلَا تَكْذِبَ وَلَا تَحْسُدَ وَلَا تُرَائِي وَلَا تَتَّصِعَ وَلَا تُدَاهِنَ. ثُمَّ
 قَالَ: نِعْمَ صَوْمَعَةُ الْمُسْلِمِ بَيْتُهُ، يَكْفُفُ فِيهِ بَصَرَهُ وَ لِسَانَهُ وَ نَفْسَهُ وَ
 فَرْجَهُ...^۱

حفصا، اگر می‌توانی از خانه‌ات بیرون نیایی بیرون نیا؛ زیرا بر تو لازم
 است وقتی بیرون می‌آیی غیبت نکنی، دروغ نگویی، حسد نورزی،
 خودنمایی نداشته باشی و خود را به خاطر خوش آمد مردم به زحمت
 نیندازی و از دینت به خاطر خلق مایه نگذاری. سپس فرمودند: خوب
 عبادتگاهی است برای شخص مسلمان خانه‌اش؛ زیرا در آن جا چشم
 و زبان و جان و جوارح و اعضاء تناسلی‌اش محفوظ می‌ماند.

در شرح این جملات بعضی از بزرگان چنین گفته‌اند:

نهی از خروج و بیرون آمدن از خانه محمول بر خروج غیر ضروری
 است؛ زیرا بیرون آمدن از خانه گاهی واجب است و گاهی مستحب؛
 چونان خروج برای تحصیل علم و طلب معاش و اداء جمعه و
 جماعات و تشییع جناز و عیادت بیماران و همانند آن. و این حمل به
 خاطر جمع بین اخبار است، و چه بسا در جمله «إِنْ قَدَرْتَ» اگر
 می‌توانی، نیز اشاره‌ای به این وجه جمع باشد.

و کلام حضرت که فرمود: فَإِنَّ عَلَيْكَ... بر تو لازم است در خروج از
 منزل رعایت این امور را بنمایی - هر چند در همه جا لازم است -
 وجهش این است که اسباب ابتلای به این معاصی در بیرون منزل

بیشتر فراهم است و در منزل یا فراهم نیست و یا کمتر...^۱

مرحوم محدث قمی نیز در توضیح این جملات سخنی دارد. وی گوید:

ترغیب فرموده آن حضرت در این فرمایش، اعتزال و کناره‌کردن از مردم و انس با حق تعالی را و روایات در باب اعتزال مختلف است. جمله‌ای در مدح آن وارد شده و پاره‌ای در کراهت از آن، و شاید نسبت به اشخاص و اوقات مختلف باشد، و ما در این جا به هر دو اشاره می‌کنیم.^۲

سپس روایات و حکایات و اشعاری در حسن اعتزال و خانه‌نشینی آورده و مطالب فراوانی از عین‌الحیاء مرحوم مجلسی در مذمت و خانه‌نشینی و کناره‌گیری نقل نموده است که به جاست مراجعه شود.

عرض ما در این حدیث

شاید با توجه به آنچه در این حدیث آمده بتوانیم میان احادیث رسیده و مطالب گفته شده این چنین جمع کنیم. با توجه به آنچه از کلیات احکام و دستورات دین و سیره و روش حضرت سید المرسلین و اوصیاء طاهرینش علیهم‌السلام می‌دانیم، هیچ شکی در حُسنِ رفت و آمد و نشست و برخاست و گفت و شنود با مردم نیست؛ حکم اولی و اقتضایی همین است. ولی همان گونه که مرحوم محدث اشاره کرد، این حکم به حسب زمان‌ها و مکان‌ها و افراد و اشخاص مختلف می‌شود. در هر زمان و مکان و نسبت

۲- منتهی الآمال ۲ / ۱۳۱.

۱- البضاعة المزجاة ۲ / ۳۰۲.

به هر شخصی که بیرون آمدن از منزل و رفت و آمدش موجبات معصیت و گناه را در بُعد عملی، و یا شک و تردید و انکار را در بُعد اعتقادی فراهم می‌آورد مسلماً از حُسن آن کاسته می‌شود، بلکه به مرز عدم رجحان، بل کراهت و ناخوش‌آیندی، و حتی حرمت و ممنوعیت می‌رسد؛ چون در عصر غیبت برای نوع مردم عوارض بیرون آمدن از منزل بسیار است و نمی‌توانند عهده‌دار شرائط آن باشند و به جای بهره‌وری و بهره‌دهی دچار زیان و ضرر می‌گردند.

در چنین شرایطی حدیث به ما دستور می‌دهد تا جایی که ممکن است، ترک آمیزش و اختلاط داشته‌باشید و از ستر و سپر و جُنّه و وقایه خانه و بیت برای حفظ دینتان استفاده کنید. این امر در عصر غیبت نسبت به جمعی ممکن است به حدی برسد که لازم آید جلس البیت شوند و احلاس البیوت گردند.

امید است با توجه به آنچه آوردیم اگر ابهام و ایهامی در نظرها نسبت به این دسته از احادیث و روایات بوده برطرف گردد و عزیزان تعارضی میان این اخبار با آنچه در نوشته بعدی نسبت به وظایف اجتماعی عصر غیبت می‌آوریم نبینند.

مرحوم صاحب وسائل عنوان بابی را که متضمّن این احادیث است، چنین قرار داده:

إِسْتِخْبَابُ لُزُومِ الْمَنْزِلِ غَالِباً مَعَ الْإِتْيَانِ بِحُقُوقِ الْإِخْوَانِ لِمَنْ يَشُقُّ عَلَيْهِ اجْتِنَابُ مَفَاسِدِ الْعِشْرَةِ. مستحبّ بودن ملازمت با منزل همراه با اداء حقوق اخوان برای کسی که اجتناب از مفاسد معاشرت برای او

زحمت و مشقت دارد. و در آخر باب گوید: قَدْ عَرَفْتَ وَجْهَ الْجَمْعِ فِي
الْعُنْوَانِ. وجه جمع میان روایات را در عنوان باب دانستید.^۱

کلام این محدث بزرگ و فقیه سترگ هم مؤید عرضی است که
نمودیم.

گر کسی را بود شکیبایی
وقت تنهایی است و یکتایی
خانه در سوی انزوا کردن
رو به دیوار عزلت آوردن
دل به یکباره بر خدا بستن
خاطر از فکر خلق بگستن
بر در دل نشستن از پی پاس
تا به بیهوده نگذرد انفاس
ورز غوغای نفس اماره
از جلیسی نباشد چاره
شو انیس کتابهای نفیس
إِنَّهَا فِي الزَّمَانِ خَيْرُ جَلِيسٍ
گوشه‌ای گیر و گوش با خود دار
دیده عقل و هوش با خود دار

۱- وسائل الشیعه ۱۱ / ۲۸۳، باب ۵۱ من ابواب جهاد النفس.

بگذر از نفس و صاحب دل باش

حَسْبُ الْإِمْكَانِ مِرَاقِبُ دَلِّ بَاشُ^۱

آری، باید کنار بود و به مقدار ضرورت دستی بر آتش داشت و پایی در آب نهاد.

طرفه حدیثی در سکوت

در حدیثی که آوردیم، دو وظیفه بازگو شده بود. دومی که لزوم البیت بود تا حدودی روشن شد. اما اولی که حفظ اللسان است، چه بسا مشکل تر از دومی باشد. قبل از این که توضیحی نسبت به آن بیاوریم، طرفه حدیثی را که قاضی نعمان مصری در همین راستا آورده، می آوریم. وی گوید:

همانا جمعی از شیعیان خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شده و سخن از مشکلات عصر و آنچه به آن مبتلا هستند به میان آوردند. حرفشان به امر فرج رسید و گفتند: ای پسر رسول خدا، چه زمان فرج و گشایش حاصل می شود؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: خوشحال می شوید اگر به این آرزوتان برسید و فرج فرارسد؟ عرض کردند: آری به خدا سوگند! فرمود: حاضر هستید از اهل و عیال و دوستان و عزیزان خود بگذرید و بر مرکب سوار شوید و لباس رزم بپوشید؟ عرض کردند: آری. فرمود: حاضر هستید در مقام مقاتله و جنگ با دشمنان برآید؟ گفتند: آری. - پس از این که حضرت این امور را از

آنان اقرار گرفت و با سوگند و قسم آمادگی خود را نسبت به همه این امور اعلام داشتند - آن‌گاه فرمود: همانا ما از شما چیزی آسان‌تر از همه این امور خواستیم، ولی شما انجام ندادید. همگان ساکت شدند. یکی از میان گفت: فدای شما شوم، آن امر سهل‌تر که شما از ما خواستید و ما امتثال نمودیم، چه بود؟

حضرت فرمود: قُلْنَا لَكُمْ: اُسْكُتُوا؛ فَإِنَّكُمْ إِذَا كَفَقْتُمْ رَضِينَا وَ إِنْ خَالَفْتُمْ اَوْذِينَا. فَلَمْ تَفْعَلُوا! ما به شما گفتیم: سکوت کنید - حرف نزنید، آرام بگیرید، چیزی اظهار نکنید، هر حرفی را هر جایی نزنید - زیرا اگر دست از گفتار بازمی‌داشتید موجبات رضایت و خشنودی ما را فراهم می‌آوردید، و اگر مخالفت با این دستور می‌نمودید موجبات اذیت و رنجش خاطر ما را فراهم می‌کردید. ولی مع ذلک شما این کار را انجام ندادید و سکوت نمودید.^۱

حدیث عجیبی است. چه بسا از جهتی سکوت کردن به مراتب مشکل‌تر از فریاد زدن باشد. آن‌که فریاد می‌زند، داد می‌زند و حرفی را نگه نمی‌دارد، خود را تخلیه می‌کند راحت می‌شود. اما کسی سکوت کند و حرف نزند، چون می‌داند مصلحت نیست مهر خموشی بر لب بدارد، خیلی هنر کرده‌است.

آری، از وظایف عصر غیبت حفظ لسان است، نگه داشتن زبان است و هر حرفی را همه جا نگفتن است و با سکوت بر حقایق دین تحفظ نمودن است. سکوتی که از هر سخنی گویاتر است. حفظ زبانی که از هر

چیزی برای حفظ و حراست مکتب مفیدتر و سودمندتر است، بلکه حتی از هر سخنی برای دعوت به مذهب حق و آیین استوار تشیع مؤثرتر است. از جمله مطالبی که رئیس مذهبمان در هنگام وداع و خداحافظی به جمعی از شیعیانش که مدتی برای بهره‌گیری از معارف دینی از حضرتش در مدینه توقف داشتند، فرمود این بود:

وَأَنْ تَكُونُوا دُعَاةً صَامِتِينَ. از شما می‌خواهیم که در حال صمت و سکوت دعوت‌کننده به ما خاندان باشید.^۱

راستی سخن عجیبی است و کلام غریبی که از مشکاة نور رجال آیه نور جلوه نموده. صمت و سکوت با دعوت و خواندن چه تناسبی دارد؟ مگر سکوت سخن است؟ مگر صمت دعوت است؟ آری، سکوت و صمت آن‌گاه که همراه با حسن کردار و خوبی رفتار باشد، از هر سخنی گویاتر و از هر دعوتی داعی‌تر می‌شود. بگذریم. شرحش را هم با صمت بیاوریم و توضیحش را با سکوت بداریم، و باز هم به این حقیقت تلخ اعتراف کنیم که متأسفانه نسبت به این دو وظیفه مهم عصر غیبت هم باز کمیتمان لنگ است و لنگ، بلکه لنگ‌تر.

۴ - ۷ چهار وظیفه دیگر

در حدیث دیگری که مرحوم صدوق به سند صحیح اعلا از ابو حمزه ثمالی از حضرت باقر علیه السلام آورده، چهار وظیفه برای روزگار غیبت ذکر شده که چه بسا یک موردش با وظیفه اولی که آوردیم، همسویی داشته

۱- مستدرک الوسائل کتاب الحج، باب الاوّل من احکام العشره، حدیث ۳.

باشد. ابو حمزه گوید:

شنیدم حضرت باقر علیه السلام می فرمود: همانا نزدیک ترین و مقرب ترین خلق به حق تعالی و آگاه ترین آنان نسبت به او و رثوف ترین مردم، نقطه ختمیه رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین هستند. هر جا آنان می روند بروید، از هر که مفارقت می کنند، جدا شوید؛ زیرا حق در آنان است و آنان اوصیا و جانشینان رسول خدا هستند و ائمه و پیشوایان از آنان اند. هر جا آنان را یافتید از آنان پیروی نمایید، و اگر روزی صبح کردید و دریافتید هیچ کدام از آنان را نمی بینید - در عصر غیبت بودید - این وظایف را دارید:

فَاسْتَعِيثُوا بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَانظُرُوا السُّنَّةَ الَّتِي كُنْتُمْ عَلَيْهَا وَاتَّبِعُوهَا، وَ
احْبُوا مَنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ، وَابْغِضُوا مَنْ كُنْتُمْ تُبْغِضُونَ. فَمَا أَسْرَعَ مَا
يَأْتِيكُمْ الْفَرَجُ.^۱

استغاثه به خدای عزوجل برید، از او بخواهید به فریادتان برسد و شما را کمک نماید. و بنگرید آن سنت و روشی را که داشتید، پاس دارید و از آن پیروی نمایید، و هر کس را دوست می داشتید دوست بدارید، و هر کس مبغوض شما بود دشمنش دارید. به زودی فرج به شما خواهد رسید.

متأسفانه توضیح و بیانی از بزرگانمان در این احادیث صحیح و معتبر و جامع و کامل ندیده ایم. لذا به صورت احتمال و به عنوان فتح باب مطالبی می آوریم. امید که پُر دور از آبادی نباشد، بل آبادگر باشد.

۱- کمال الدین ۳۲۸، باب ۳۲، حدیث ۸.

استغاثه به حق تعالی

نخستین وظیفه‌ای که در این روایت معتبر ذکر شده **إِسْتَعِيْثُوا بِاللهِ عَزَّوَجَلَّ**، استغاثه و پناه بردن به خدای عزوجل است. در نسخه کمال الدین عبارت این‌گونه است، ولی مرحوم مجلسی **فَاسْتَعِيْثُوا بِاللهِ** نقل نموده؛ یعنی از خدا استعانت و کمک بگیرید.

هرکدام باشد بیانگر این حقیقت است که نخستین وظیفه در عصر غیبت، با توجه به کثرت خطرات و شدت مشکلات، استغاثه به خدای مغيث و آن ذات قدوسی است که غیاث مستغیثین می‌باشد. همانچه در اواخر دعای ندبه عرض می‌کنیم:

فَاغِثْ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ عُبَيْدَكَ الْمُبْتَلَى.^۲

پس به فریاد این بنده کوچک مبتلایت برس ای فریادرس در ماندگان.

و همچنین استعانت و کمک جویی از پروردگاری است که مستعان و معین الضعفا می‌باشد. این نکته‌ای است بسیار حائز اهمیت که متأسفانه نوع ما از آن غفلت داریم و چه بسا منشأ غفلت این باشد که توجه نداریم غیبت امام علیه السلام درد است و ظاهر نبودن امام علیه السلام در میان خلق ابتلاء است، آن هم چه ابتلایی و چه دردی! درد و ابتلایی که هیچ ابتلاء و دردی به گرد آن نمی‌رسد. چه دردی چون درد غیبت؟ چه مشکلی چون مشکل دوری از حجت؟ که در حدیثی مطلب چنین ترسیم شده است.

محمد بن الفرج از اصحاب حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت

۲- تحیة الزائر ۲۵۷.

۱- بحار الانوار ۵۱ / ۱۳۶.

هادی علیه السلام است و جایگاه خاصی نزد حضراتشان داشته است. پس از شهادت حضرت جواد علیه السلام بزرگان اصحاب در تعیین امام به او مراجعه نمودند. حضرت هادی علیه السلام به او فرموده بودند: هرگاه سؤالی داشتی بنویس و زیر مُصلّایت بگذار و ساعتی صبر کن سپس بردار پاسخ آن را خواهی دید. این امر بیانگر موقعیت بس بالای او در محضر امام علیه السلام است، و سرانجام حضرتش برای او پارچه‌ای فرستادند که در آن کفن شد.^۱

در هر حال، چنین محمد بن الفرّجی گوید: حضرت جواد علیه السلام برای من نامه نوشتند: إِذَا غَضِبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ نَحَانَا عَنْ جِوَارِهِمْ.^۲
هرگاه خداوند تبارک و تعالی بر خلقش غضب کند ما را از جوار آنان دور دارد - و آنان را به غیبت ما مبتلا سازد.

مرحوم مجلسی در بیان این حدیث گوید:

يَدُلُّ عَلَى أَنَّ غَيْبَةَ الْإِمَامِ علیه السلام غَضَبٌ عَلَى أَكْثَرِ الْخَلْقِ.^۳

این حدیث دلالت می‌کند بر این که غیبت امام علیه السلام غضب حق تعالی است بر اکثریت مردم.

درمان درد غیبت فقط به دست خداست

آری، باید این را فهمید که غیبت امام علیه السلام درد است، و دردی است که درمانش جز به دست حق تعالی به دست دیگری نیست. شاید مطلب با این

۱- تنقیح المقال (رحلی) ۳ / ۱۷۱.

۲- اصول کافی، کتاب الحجة، باب فی الغیبة، حدیث ۳۱.

۳- مرآت العقول ۴ / ۶۱.

مثال بهتر روشن گردد.

گاهی کسی مبتلای به بیماری می شود. نوع پزشکان می توانند در مقام معالجه او برآیند، به هر کدام مراجعه کند مشکلی ندارد. اما گاهی دردی پیدا کرده که فقط یک طبیب است که می تواند آن درد را معالجه کند. همه به این بیمار می گویند: بی جهت این طرف و آن طرف نرو! بیخود خودت را خسته نکن! چاره کار تو و درمان دردت منحصر به فلان طبیب است، باید نزد او بروی تا خوب شوی.

غیبت امام علیه السلام بزرگ دردی است که درمانش جز نزد حق تعالی نیست. باید این را فهمید. هم فهمید غیبت درد است، هم دانست چاره این درد منحصر به حق تعالی است. بیخود این طرف و آن طرف ننزیم. بر این اساس روشن می شود چرا این حدیث می گوید: **فَاسْتَعِيْثُوْا بِاللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ**. یا می گوید: **فَاسْتَعِيْنُوْا بِاللّٰهِ**، و اولین وظیفه را استغاثه به حق تعالی و استعانت از او بازگو می نماید.

و اگر این دو جهت را فهمیدیم حالت استغاثه و استعانت در ما پدید می آید. ولی باز باید به این حقیقت تلخ اعتراف داشته باشیم که چه بسا برای بسیاری از ما مطلب اول روشن نشده است؛ نفهمیده ایم غیبت امام علیه السلام درد است و توجه نکرده ایم چه چیزها از دست ما رفته است و عصر ظهور چه عصری است و آن عصر و روزگار چه برکاتی دارد.

با غیبت و مشکلات زمان غیبت انس و الفت پیدا کرده ایم. فکر می کنیم زندگی همین است، حیات همین است، دین همین است، دنیا همین است، جسم همین است، جان همین است، خوراک همین است، لباس همین است، بازار همین است، خانه همین است، رئیس همین است، مرئوس

همین است، و قس علیها فَعَلَلَّ و تَفَعَّلَلَّ. اگر کسی هم به ما بگوید: بابا این که ما و شما داریم و سرگرم هستیم و دل خوش کرده‌ایم، بلکه نه تنها ما و شما، بلکه همگان در هر موقعیت و شرائطی که هستند و دارند، این آن واقعی و اصیل نیست، بدلی و قلابی و نهایتاً شبیه و نظیر است، چه بسا باور نکنیم و بگوییم: مگر غیر از این هم می‌شود؟! چون هر چه دیده‌ایم و شنیده‌ایم همین بوده، همین. و مَثَل ما مَثَل همان روستای خارش‌هاست.

روستای خارش‌ها

گویند: پزشکی عبورش به روستایی افتاد. دید اهل این روستا همه گرفتار بیماری خارش هستند، یکسره خود را می‌خارانند و گاهی هم این او را می‌خاراند و آن این را، و با این کسالت و بیماری شادند و خرم. به آن‌ها گفت: شما مریض هستید، خارش کسالت و بیماری است. آدم سالم آدمی است که خارش نداشته باشد. گفتند: بله؟! ما مریض هستیم؟ مریض تو هستی که نمی‌خاری. آدم سالم آدمی است که بخارد. هر چه به آن‌ها گفت به خرجشان نرفت. سرانجام با لطایف الحیل به هر صورتی بود یکی از آنان را معالجه کرد. بیماری خارشش خوب شد. دید عجب راحت شد. زندگی بدون خاریدن چه زندگی راحت و خوبی است. در مقام برآمد به دیگران گفت و کم‌کم گفتارش، چون از سنخ خود آنان بود، مؤثر افتاد و حاضر به معالجه شدند.

ما هم در عصر غیبت چنین وضعی داریم. اگر کسی به ما بگوید: شما درد دارید، مرض دارید، بیمار هستید، توجه ندارید حقیقت حیات و زندگی چیست، نمی‌دانید وقتی سگان‌دار جامعه، حجت خدا و امام

معصوم باشد جامعه چه شکلی پیدا می‌کند، همه چیز عوض می‌شود، شما پیوسته با عوضی‌ها سر و کار داشتید و با همین عوضی‌ها هم دل خوش بوده‌اید، حاضر نیستیم قبول کنیم و زیر بار برویم. ما که داریم زندگی می‌کنیم، ما که منافع خودمان را می‌بریم، ما که آقای خودمان را داریم، ما که خوش هستیم - هر چند به همین خوشی‌های خیالی - دیگر چه می‌خواهیم؟

آری، باید اول رفت و تصویری اجمالی از آنچه در آن زمان در همه زمینه‌ها فراهم می‌آید و در احادیث و روایات آمده‌است، آن‌ها را دید و تا حدودی با وضع آن زمان و روزگار ظهور آشنا شد، تا آن وقت متوجه شویم که آری، خارش بیماری است، و بفهمیم غیبت درد است آن هم چه دردی! که اگر عمر وفا کرد و توفیق باقی بود و در سلسله این احادیث به عصر ظهور رسیدیم، تا حدودی مطلب روشن می‌شود. فقط از این جهت که گفتارمان خالی از شاهد نباشد، به یک نمونه اشاره می‌کنیم.

پرش عقل‌ها و تکامل احلام

آری، عصر فتنه‌زای غیبت، عصری است که حدیث، پریدن عقل از سرها را در آن روزگار، فتنه معرفی می‌کند.^۱
و روزگار ظهور روزگاری است که روایت، آن را هنگام تکامل عقول می‌خواند. حضرت باقر علیه السلام فرمود:

إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُسِ الْعِبَادِ فَجُمَعَ بِهَا عُقُولُهُمْ وَ

كَمَلَتْ بِهٖ اٰخْلَامُهُمْ.^۱

آن‌گاه که قائم ما خاندان قیام کند خداوند دستش را بر سر بندگان بگذارد. در سایهٔ آن دست عقل‌ها جمع شود و خرده‌ها کامل گردد.

بیان مرحوم مجلسی و فیض کاشانی

مرحوم مجلسی در بیان این حدیث شریف چنین سخنی دارد:

ضمیر در کلمه - یَدَهُ - یا به خدا برمی‌گردد یا به حضرت قائم عَلَيْهِ السَّلَام - خدا دست خود را می‌گذارد یا دست آن وجود مقدس را بر سرها می‌نهد - و در هر حال کنایه از رحمت و شفقت یا قدرت و استیلاء است. و در جمع عقول دو احتمال است. یکی این که مقصود اجتماع عقول بر اقرار به حق باشد که اختلاف از بین برود. و احتمال دیگر این که عقل هر نفری جمع شود، و جمع عقل نسبت به فرد به اعتبار اطاعت قوای نفسانیه از عقل است.^۲

مرحوم فیض در بیان حدیث گوید:

مقصود از وضع ید، انزال رحمت و اکمال نعمت است. با این که تعبیر وضع ید به خاطر وساطت آن وجود مقدس در وجود و ایصال فیض به بندگان می‌باشد... و در سایهٔ تعلیم و الهام و افاضهٔ نور تام، عقولشان جمع می‌شود و به مقام معرفت نفس می‌رسند - خودشناس

۱- اصول کافی، کتاب العقل و الجهل، حدیث ۲۱.

۲- مرآت العقول ۱ / ۸۰.

می‌شوند - و در پایان گوید:

و هُنَا أَسْرَارٌ لَطِيفَةٌ لَا يَحْتَمِلُهَا الْأَفْهَامُ وَلَا رُخْصَةٌ فِي إِفْسَائِهَا
لِلْأَنَامِ^۱

در این جا اسرار لطیفی است که فهم‌ها تاب تحملش را ندارد و اجازه
افشا و اظهار آن‌ها برای مردمان نیز داده نشده‌است.

هنگامه‌ای عجیب

میان این دو هنگام، عجیب هنگامه‌ای است: جامعه عقل پریده کجا و
اجتماعی که عقل کامل دارد کجا؟ جامعه مفتون فتنه‌ها و تفرقه‌ها و
اختلافات کجا و اجتماع جمع شده بر محور حق کجا؟

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

بی عقلی درد نیست؟ اختلاف و تفرقه درد نیست؟ جهالت و نادانی
درد نیست؟ عقل و درایت و توافق همگان بر حق سلامتی نیست؟
آن وقت که فهمیدم غیبت واقعاً درد است، آن هم این چنین دردی! و
این بیمار گرفتار خارش فهمید بیمار است، آن وقت باید این را بفهمد که
چه کسی می‌تواند بیماری او را درمان نماید.

گاهی کسی فهمیده بیمار است، ولی نمی‌داند طبیب معالج او کیست،
متخصص این درد کیست. جاهلانه به این و آن مراجعه می‌کند، پول خرج
می‌کند، وقتش را تلف می‌کند، به نتیجه هم نمی‌رسد، و چه بسا بیماری‌اش
شدت پیدا کند و معالجه‌اش سخت و درمانش مشکل و گاهی غیرممکن

گردد. شخص آگاهی باید بیاید و جلو این مریض را بگیرد و نگذارد بیماری‌اش را به این طبیبان مدعی عرضه بدارد.

به قول خواجه:

دردم نهفته به ز طبیبان مدعی

باشد که از خزانه غیبش دوا کنند

چون حسن عاقبت نه به زندی و زاهدی است

آن به که کار خود به عنایت رها کنند^۱

آری، بعد از این که فهمیدیم غیبت درد است، این را بفهمیم که طبیب

این درد فقط خداست! فقط خداست!

شاد باش ای عشق خوش‌سودای ما

ای طبیب جمله علت‌های ما

ای دواى نخوت و ناموس ما

ای تو افلاطون و جالینوس ما^۲

اگر فهمیدیم استغاثه می‌کنیم

اگر این دو مطلب را فهمیدیم آن وقت دیگر بدون جهت این طرف و آن طرف نمی‌زنیم، به این سرگرمی‌های پوشالی و خالی از محتوا خود را دل‌خوش نمی‌داریم. پیوسته از درد غیبت می‌نالیم و از سوز هجران می‌سوزیم و در بوته حرمان می‌گدازیم، و می‌دانیم همه آنچه دیروزی‌ها، امروزى‌ها و فردایى‌ها عرضه داشته‌اند و می‌دارند، همه و همه، در نهایت،

۲- مثنوی، دفتر اول ۲.

۱- دیوان حافظ، از غزل ۱۰۷.

مُسکَنی است برای درد، نه علاج و درمان. آن وقت وجدان می‌کنیم که:

درمان غم از خدا باید خواست

دردی که بود، از او دوا باید خواست

ناخواسته گر چه می‌دهد خواسته‌ام

نصرت به تضرع و دعا باید خواست

آن وقت دیگر اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ را به زبان نمی‌گوییم و دعای

ندبه و ادعیه عصر غیبت را به عنوان دعایی برای اجر و ثواب یا حضور در مجلس نمی‌خوانیم.

آن وقت همه وجودمان دعا برای فرج می‌شود. آن وقت به هیچ چیز

سرگرم و دل‌خوش نمی‌شویم، و به این مسکن‌ها اعتنا نمی‌کنیم، و زبان حالمان این می‌شود:

نه دولت از خدا خواهم

نه راحت از فلک جویم

تورا خواهم تورا خواهم

وگر پرسی چه می‌خواهی

آن وقت می‌فهمیم چرا از آغاز عالم مسئلت عالم و عالمیان به لسان

قال و زبان حال، دعا برای ظهور موفورالسرور آن وجود مقدس بوده است.

آن وقت می‌فهمیم چرا آنان که جرعه‌ای از مینای معرفت آن امام

میمون نوشیده‌اند، تنها مسئلتشان از حق تعالی پایان یافتن آمد غیبت و

فرارسیدن عصر ظهور است.

آن وقت می‌فهمیم چرا در دعای ندبه پس از گفتن: فَأَغِثْ يَا غِيَاثَ

الْمُسْتَغِيثِينَ عُبَيْدَكَ الْمُبْتَلَى، عرض می‌کنیم: وَأَرِهِ سَيِّدَهُ يَا شَدِيدَ الْقُوَى، وَأَزِلُّ

عَنْهُ بِهِ الْأَسَى وَالْجَوَى، وَ بَرِّدْ غَلِيلَهُ يَا مَنْ عَلَى الْعَرْشِ اشْتَوَى وَ مَنْ إِلَيْهِ
الرُّجْعَى وَ الْمُتَّهَى.

ای فریادرس بیچارگان، به فریاد این کوچک‌بنده مبتلایت برس، سید و
آقای او را به او بنمایان ای خدایی که شدیدالقوی و صاحب قدرت و توانی، به
وسیله آن وجود مقدس از این بنده کوچک غم بزدای و سوز دل بردار، و جوشش
دل او را سرد کن ای خدایی که بر عرش اقتدار قرار داری و بازگشت و رجوع به
سوی توست و نهایت و مُنتها تو هستی.

آری، از این جملات هم همان دو جهتی که گفتیم، استفاده می‌شود.
هم این که غیبت امام علیه السلام درد است، هجران حجت سوز است، فراق
وَلِيِّ اللَّهِ الْأَعْظَمِ ارواحنا فداه دل را به جوشش و سینه را به غلیان می‌دارد، و
دیگر این که شفای این بیماری، درمان این درد، زوال این غم، از بین رفتن
این مشکل سخت، فقط و فقط به دست کسی است که شَدِيدُ الْقُوَى باشد،
فقط به دست کسی است که عَلَى الْعَرْشِ اشْتَوَى باشد، فقط به دست کسی
است که رشته پرده غیبت به دست اوست، و حبل حجاب حرمان به کف
اوست، و ریسمان ستاره استتار به ید قدرت اوست.

آری، فقط اوست که می‌تواند این نخ را ببرد و این حجاب را بردارد و
اذن ظهور بخشد و فرمان قیام صادر کند و امر «بس است این بست نشینی»
را دردهد و غلغله در وجود برای تحقق امر فرجش بدارد و به گوش دل آن
دلبر، نوای نویدبخش قُمْ يَا وَلِيَّ اللَّهِ را برساند.

وظیفه دوم از چهار وظیفه

وظیفه دوم: وَ انظُرُوا السُّنَّةَ الَّتِي كُنْتُمْ عَلَيْهَا. بنگرید، مورد رعایت و

نظر قرار دهید آن سنت و روشی را که داشته‌اید.

ممکن است این جمله حدیث ناظر به جهات عملی باشد و آنچه در وظیفه اول بود - تمسک به آنچه داشته‌ایم - بیانگر امور اعتقادی. یا آنچه قبلاً آوردیم عمومیت داشته‌باشد و جهات قلبی و قلبی، هر دو را شامل شود و این عبارت خصوص امور مربوط به قالب و عمل را می‌گوید. در هر حال یا غیر از آن است و یا قسمتی از آن، که باز همان گونه که در توضیح وظیفه اول گفتیم، کمیت نوع ما در این وظیفه لنگ است.

راستی ما و شما متعهد سنت‌ها و روش‌های پسندیده دینی که داشته‌ایم، هستیم؟ یا این که هر چه زمان می‌گذرد عنایت و رعایتان نسبت به سنت‌ها و روش‌های پسندیده دینی گذشته‌مان کم و کم رنگ‌تر می‌شود؟ به طوری که ممکن است کار به جایی برسد که دیگر هیچ رنگی از آن باقی نماند، و اگر پیشینیان ما بیایند با دیده اعجاب به ما بنگرند و بگویند: این چه دینی است که شما دارید؟ چه آیینی است که نام اسلام و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام بر آن نهاده‌اید؟ باز به قول خواجه شیراز:

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد

آه اگر از پی امروز بود فردایی^۱

دو وظیفه دیگر، حب و بغض

دو وظیفه دیگر که در این حدیث آمده، حب و بغض، دوستی و دشمنی است. آنان را که دوست می‌داشته‌ایم، دوست بداریم و آنان را که دشمن می‌شمردیم، دشمن داریم.

۱- دیوان حافظ، از غزل ۳۷۴.

مرحوم مجلسی در بیان حدیثی که تنها بیانگر همین دو وظیفه است،
گوید:

دوست بدار هر کس را که دوست می‌داشتی از ائمه علیهم‌السلام و از اعتقاد
به امامت آنان برنگرد. و محبت آنان اقتضا دارد که مطابق آنچه از
آثار آنان به جا مانده است عمل نماییم و به راویان اخبارشان مراجعه
داشته باشیم. و احتمال دارد دائرة محبت توسعه داشته باشد و شامل
راویان احادیث و علماء ربانین نیز بشود. دشمن بدار هر کس را که
دشمن داشتی، یعنی ائمه و پیشوایان جور و ستم و پیروان آنان را. و
این امر مقتضی اجتناب و دوری از راه و روش و بدعت‌ها و هواها و
قیاس‌ها و استحسان‌های آنهاست.^۱

محبوبان و اولیاء، شیعیان و دوستان خاندان رسالت چه کسانی
بوده‌اند؟ همچنین مبغوضین و دشمنان آنان کیان؟ آنان که باید ولایشان را
به دل گرفت و آنان که باید از ایشان دوری کرد و اظهار براءت و بیزاری
نمود. در حدیثی از رئیس مذهبمان چنین رسیده است:

محبت و دوستی اولیاء خدا واجب است و ولایت برای آنان ثابت.
براءت و بیزاری از دشمنانشان لازم، و همچنین از آنان که به آل
محمد صلوات الله علیهم اجمعین ظلم نمودند و هتک حرمت آنان
نمودند، و از حضرت فاطمه علیها‌السلام فدک را گرفتند و او را از میراث پدر
بزرگوارش منع کردند و حقوق او و همسرش را غصب نمودند و
تصمیم به سوزاندن خانه او داشتند و اساس ظلم را نهادند و سنت

رسول خدا ﷺ را تغییر دادند - از همهٔ اینان برائت و بیزاری لازم و بغض و دشمنی‌شان فرض و واجب - همچنین برائت و بیزاری از ناکثین و قاسطین و مارقین و از انصاب و از لام، پیشوایان ضلالت و گمراهی و سردمداران ظلم و تباهی واجب است. و برائت از شقی‌ترین اولین و آخرین، همتای عاقر ناقهٔ ثمود، قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام و قاتلان سایر اهل بیت علیهم السلام فرض و واجب. و از آن سو، ولایت و دوستی اهل ایمان که پس از فقدان رسول خدا ﷺ دچار تغییر و تبدیل نگردیدند واجب، چونان سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود کندی و عمار بن یاسر و جابر بن عبدالله انصاری و حذیفه بن یمان... و جمعی همانند آنان.^۱

۸ - وظیفهٔ آخرین، تضرع برای حفظ دین

از دیگر وظایف فردی عصر غیبت، تضرع و زاری و دعا و مسئلت برای حفظ دین و ایمان و ثابت ماندن بر صراط مستقیم و از دست ندادن اعتقادات و باورهای دینی است، که به راستی امری است بسیار مهم و در احادیث و روایات بسیار مورد عنایت قرار گرفته. همچنین بزرگانمان نسبت به آن توجه خاصی داشته‌اند. مرحوم محدث نوری در این زمینه گوید:

از تکالیف در ظلمات ایام غیبت، تضرع و مسئلت از خداوند تبارک و تعالی به جهت حفظ ایمان و دین از تطرق شبهات شیاطین و زنداقهٔ مسلمین که زنداقه و کفر خود را پوشانیده‌اند به لباسی از جمله‌ای از

۱- الخصال ۶۰۷، ابواب المائة فما فوقه، حدیث ۹.

کلمات حقّه، چون دانه‌ای که صیّاد در زیر دام خوش هیئت و رنگی پنهان کند و پیوسته به آن، ضعفا را صید کنند. و چنان کار را بر اهل دیانت، مشکل و مشتبه نمودند که راست شده وعده‌ای که صادقین علیهم‌السلام دادند، چنانچه نعمانی در غیبت خود از جناب صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: به درستی که از برای صاحب این امر غیبتی است که متمسک در آن غیبت به دین خود مانند کسی است که به دست خود خار درخت خاردار را بتراشد تا هموار شود. آن گاه زمانی اندک سر مبارک خود را به زیر انداختند. آن گاه فرمود: به درستی که برای صاحب این امر غیبتی است. پس هرآینه پرهیزید از خداوند در زمان غیبت او، و هرآینه متمسک شوید به دین خود. و از این جهت امر فرمودند به خواندن جمله‌ای از دعاها.^۱

دعایی در عصر غیبت

در حدیثی که جناب زرارة بن اعین از حضرت صادق علیه‌السلام آورده، سخن حضرت به این جا می‌رسد که حق تعالی دوست دارد شیعیان را در عصر غیبت بیازماید. زراره عرض کرد: اگر آن زمان را درک نمودم چه کنم؟ فرمود: ای زراره، اگر آن زمان را درک نمودی ملازمت و مداومت بر خواندن این دعا داشته باش.

سخنی که قبل از دعا می‌آوریم، این است که سؤال زراره از عمل در عصر غیبت است: فَإِنْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ الزَّمَانَ فَأَيُّ شَيْءٍ أَعْمَلُ؟ و پاسخ حضرت خواندن دعاست. معلوم می‌شود در عصر غیبت، دعا و التجاء به حق تعالی

برای حفظ دین و اعتقادات، «عمل» است که باید ملازم آن بود.

آری، زراره، بخوان و پیوسته بگو:

اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أُعْرِفْ نَبِيَّكَ.
اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أُعْرِفْ
حُجَّتَكَ. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ
عَنْ دِينِي.^۱

بارالها تو خودت را به من بشناسان که اگر تو خودت را به من
شناسانی پیامبرت را نشناسم. خداوندا تو رسولت را به من معرفی
نما که اگر معرفت به رسولت پیدا نکنم حجّتت را نشناسم. پروردگارا
تو معرفت حجّتت را به من ارزانی دار که اگر حجّتت را نشناسم از دین
گمراه گردم.

دعایی دیگر

و در دیگر حدیثی که مرحوم صدوق اعلی الله مقامه به سند معتبر از
حضرت صادق علیه السلام آورده، چنین می خوانیم:

سُصِّبُكُمْ شُبُهَةً فَتَبْتُؤْنَ بِهَا عِلْمَ يُرَىٰ وَلَا إِمَامٍ هُدًىٰ وَلَا يَنْجُو مِنْهَا
إِلَّا مَنْ دَعَا بِدُعَاءِ الْغَرِيقِ.

همانا شما را شبهه‌ای فرامی‌گیرد در حالی که پرچم و بیرق راهنمای
آشکار ندارید و امام و پیشوای هدایتی نیابید، و از آن شبهه‌ات نجات

۱- کمال الدین ۳۴۲ باب ۳۳، حدیث ۲۴؛ الغیبة، نعمانی ۱۶۶.

پیدا نکند مگر کسی که خدا را به دعای غریق بخواند. عبدالله بن سنان، راوی حدیث از حضرت پرسید: دعای غریق چگونه است؟ فرمود: بگوید:

یا الله یا رحمان یا رحیم، یا مُقَلِّبَ القُلُوبِ، ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ.
خدایا رحمانا رحیما، ای زیر و رو کننده دل‌ها، قلب مرا بر دینت ثابت
بدار.

گوید: من دعا را چنین خواندم:

یا الله یا رحمان یا رحیم، یا مُقَلِّبَ القُلُوبِ و الأَبْصَارِ، ثَبِّتْ قَلْبِي
عَلَى دِينِكَ.

حضرت فرمود: همانا خدای عزوجل مقلب القلوب و الأبصار هست،
ولی آن گونه که تعلیمت دادم، آن گونه دعا را بخوان.^۱

توضیحی در دعای غریق

در این حدیث شریف از جهاتی باید تأمل و دقت نمود. یکی وجه تسمیه این دعا به دعای غریق است. شاید وجهش این باشد: همان گونه که شخص غریق پیوسته گرفتار امواج سهمگین است و هر لحظه از زندگی و حیات خود مأیوس، چنین شخصی در چنین حالی چگونه خدا را می‌خواند، عصر غیبت هم انسان در اقیانوس پرتلاطم شبهات و امواج سهمگین شکوک و اشکالات قرار گرفته‌است و هر لحظه احتمال می‌رود موجی از شبهات همه عقاید او را از بین ببرد و به حیات دینی‌اش خاتمه دهد، که مرگ دینی و اعتقادی به مراتب سخت‌تر از مرگ ظاهری است.

۱- کمال الدین ۳۵۲، باب ۳۳، حدیث ۴۹.

شخص غریق چگونه خدا را می خواند، کسی هم که در عصر غیبت هر آن، احتمال ابتلاء به شبهات و غرق شدن در امواج سهمگین و گرداب و غرقاب شکها و تردیدها، بل انکار و ارتدادها را می دهد، آن گونه، بلکه به مراتب با انقطاع و التجاء بیشتر باید خدا را بخواند و خود را به خدایش بسپارد و از او بخواهد دین و ایمان و باورها و اعتقاداتش را از دستبرد و غارت شیطان های انسی و جَنّی مصون و محفوظ بدارد.

جهت دوم، ترسیم عصر غیبت با سه خصوصیت است. یکی رسیدن شبهات، دیگری نبودن پرچم که نشانه و پناه است، و سومی دسترسی نداشتن به امام و پیشوای هدایت و رهبر معصوم در چنین شرائطی. معلوم است مشکل در چه حدّ است و سختی و ابتلاء در چه مرز؛ سیل شبهات از یک سو و نداشتن ملجأ و پناهگاه از سوی دیگر.

سومین جهتی که در حدیث قابل تأمل است، حصر نجات و انحصار حفظ و خلاصی در چنین شرائط به خواندن دعای غریق است، آن هم غریق با خصوصیات که اشاره کردیم؛ غریق گونه دعای غریق را بخواند. راستی خودش را مُشرف به هلاکت و نابودی ابدی ببیند و در چنین شرائطی خدا را بخواند و در مقام مسئلت از او برآید.

جهت چهارم، مضمون و محتوای دعاست که متضمّن چهار اسم و صفت از اسماء و صفات حق تعالی است برای یک مسئلت و خواسته. آن چهار اسم و صفت، الله است و رحمان است و رحیم، که فعلاً سخنی در آنها نداریم. آنچه در این دعا مرتبط با مسئلت و خواسته است صفت آخرین است که مقلّب القلوب می باشد. خدا را می خوانیم به الوهیتش، به رحمانیتش، به رحیمیتش، و به این وصفش که مقلّب القلوب است. زیر و

روکننده دل‌هاست، قلب و انقلاب قلوب به دست اوست.
 همان الله رحمان رحیم، مقلب القلوب است، و شرائط شرائطی است
 که چه بسا قلب، قلب شود و دل زیر و رو گردد، لذا از الله مقلب القلوب
 رحمان و رحیم مسئلت می‌نمایم که قلب مرا بر دینش ثابت بدارد تا
 موجبات انحراف و لغزش در امور اعتقادی برایم پدید نیاید.

چیزی به سلیقه خود کم و زیاد نکنیم

و آخرین جهت این است که امام علیه السلام شخصیتی چونان عبدالله بن
 سنان را، همان‌گونه که ثقه و مورد اعتماد است به اتفاق علمای رجال^۱ و
 همان‌گونه که حضرت صادق علیه السلام بهشت و چشمه‌های برزخی آن را به او
 نشان دادند و او را از آن‌ها به وسیله جاریه بهشتی سیراب نمودند،^۲ چنین
 کسی را از اضافه کردن حتی یک کلمه در دعا، هرچند حق و صحیح باشد،
 منع می‌کنند و باز می‌دارند.

این نکته‌ای است بسیار حایز اهمیت و باب اعمال سلیقه‌ها و نظرها
 و آراء در امر دین را حتی در دستورات غیر الزامی، سد می‌نماید. همانچه
 متأسفانه روز به روز شاهد تورم آن هستیم و هرکس هر روزی به ذوق و
 سلیقه خود چیزی در امر دین کم یا زیاد می‌کند: خوب است چنین کنیم!
 خوب است چنین گوئیم!

به چنین جمعی باید گفت: بندگان خدا، شما هر که باشید، هر چه
 باشید، در کنار شخصیتی چونان عبدالله بن سنان عددی به حساب نمی‌آید.

۱- مستدرکات علم رجال الحدیث ۵ / ۳۱.

۲- الاختصاص ۳۲۱.

امام علیه السلام در عین این که تصدیق می‌کند خداوند مقلب القلوب و الأبصار هست و آنچه او گفته از جهت واقع صحیح است، به او می‌فرماید: دعا را آن طور که به تو تعلیم دادم بخوان، و حتی کلمه حق و درستی را هم به ذوق و سلیقه خودت در آن اضافه نکن.

وقتی دستورات دینی و مقررات آئینی حتی در زمینه خواندن یک دعای استحبابی این قدر دقیق باشد و حدود و ثغور مشخص و معین، معلوم است در مراحل برتر و بالاتر که تکالیف الزامی واجبات و محرّمات است، و همچنین مسائل اعتقادی و باورهای دینی، چقدر دقیق و حساب شده است. اگر چنین دقت‌ها و سخت‌گیری‌ها از ناحیه حضرات معصومین علیهم السلام و همچنین از طرف نایبان آنان در طول تاریخ نبود، معلوم نبود امروز چه چیزی به اسم دین در دست ما بود.

متأسفانه یکی از مشکلات عصر غیبت هم همین است که هرچه بر آمد آن افزوده می‌گردد و دورانش طول می‌کشد، خورشید که در پس ابر است، ماه که در محاق است، ستارگان هم یکی بعد از دیگری افول کرده‌اند، در چنین شرائطی شب‌پره‌ها از گوشه و کنار به اسم و رسم‌های مختلف سر برمی‌آورند و هر روزی چیزی را در دین زیاد می‌کنند یا کم می‌گذارند. کسی هم نیست که جلو آنان را بگیرد. من و امثال من هم چه بسا چون می‌بینیم این‌گونه امور ضرری به سردرختی‌ها مان نمی‌زند، نه تنها در مقام منع و ردع بر نمی‌آییم بلکه چه بسا آتش بیار معرکه هم می‌شویم.

موالید و وفیات بدون مدارک

خواننده جاهلی هوس می‌کند این روز را روز وفات شخصیتی،

بزرگی، امام زاده‌ای معرفی کند یا روز ولادتش بنامد. او می‌گوید، دومی از او می‌گیرد و سومی از دومی. در روزشمارها می‌آید، به وسائل ارتباط جمعی کشیده می‌شود و یک امر مسلم تلقی می‌گردد. این دوستان نادان نمی‌دانند که چه آبی به آسیای دشمن دانا می‌ریزند و موجبات سست شدن باورهای دینی را فراهم می‌آورند. می‌بیند تا سال قبل هیچ حرف و سخنی از ولادت و وفات این سرور یا این خاتون نبود. یک مرتبه از کجا پیدا شد و غلم شد و پرده شد و مجلس شد؟! فقط یک نمونه آن را می‌آوریم. صاحب ریاحین الشریعه در شرح حال کریمه اهل البیت، حضرت فاطمه معصومه علیها السلام گوید:

تاریخ تولد و وفات این بانوی عظمی، فاطمه معصومه تا کنون معلوم نشده است... و اما آنچه را که بعضی از جهت بعضی از اغراض نسبت می‌دهند که فلانه مجتهد در مدینه طیبه تعیین یوم وفات و تولد آن مخذره را استخراج از کتاب لواقح الانوار کرده، بی‌اصل است؛ برای این که کتاب لواقح الانوار در نظر این قاصر موجود است و اصلاً چنین مطلبی در او نیست. حقیر احتمال دادم شاید کتاب دیگری باشد، تا این که خدمت علامه نسابه دانشمند، آقا نجفی شهاب‌الدین تبریزی (مرحوم آیت الله سید شهاب‌الدین نجفی مرعشی) شرفیاب شدم. این مطلب را عنوان کردم، فرمودند: کسی که چنین جعلی کرده، من او را ملاقات کردم. معلوم شد غرضی داشته که ذکر آن مصلحت نیست. تجاوز الله عن زلله.^۱

در هر حال:

یک درد ساده نیست که درمان دوا کند

یا عابدی به حکم دعایی شفا کند

بنیاد اگر که در خطر افتاد ناگهان

کی سقف را دو پایه چوبین به پا کند

اکنون نمانده هیچ امیدی به جز خدا

شاید علاج واقعه لطف خدا کند

البته او تواند اگر خواهد از میان

دستی برای جامعه مشکلگشا کند^۱

که ظاهراً جز آن یدالله، دستی دیگر نتواند در مقام مشکل‌گشایی این جامعه برآید. بگذاریم و بگذریم. سعی کنیم تا جایی که می‌توانیم، ذوق و سلیقه خود را در امور دینی به میان نیاوریم.

سخن مرحوم سید بن طاووس در دعای غریق

مرحوم سید بن طاووس رضوان الله تعالی علیه در وجه منع امام علیه السلام از کلمه اضافه عبدالله بن سنان گفته است:

شاید جهت منع حضرت از اضافه کلمه «الابصار» این باشد که تقلب و زیر و رو شدن قلوب و ابصار هر دو در قیامت به خاطر شدت احوال آن روز باشد، ولی در عصر غیبت بیم از تقلب و زیر و رو شدن دل‌هاست فقط، نه ابصار و دیده‌ها - در روزگار غیبت به خاطر کثرت

۱- گفتار شیعه در اصول و فروع ۱۸.

شبهات قلوب قلب می‌شود، دل‌ها زیر و رو می‌گردد و لغزش و انحراف در باورهای قلبی روی می‌دهد، ولی چشم‌های ظاهری قلب و انقلابی پیدا نمی‌کند. شاید به این جهت حضرت، عبدالله بن سنان را از اضافه کردن کلمه «الابصار» در دعای روزگار غیبت منع فرمودند.^۱

آخرین دعا

و خوب است انسان پس از نمازها و تعقیبات که سجده شکر نمود، آنچه را که مرحوم شیخ طوسی و سید بن طاووس رحمهما الله آورده‌اند، انجام دهد. طرف راست صورت را بر زمین بگذارد و بگوید:

اللَّهُمَّ لَا تَسْلُبْنِي مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ مِنْ وِلَايَتِكَ وَ وِلَايَةِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

بارالها از من مگیر آنچه به وسیله آن بر من نعمت بخشیدی که ولایت خودت و ولایت محمد و آل محمد علیهم السلام است. سپس طرف چپ صورت را بر زمین بگذارد و همین جملات را بگوید.^۲

که به راستی دعایی است بسیار حایز اهمیت، به خصوص در عصر غیبت که موجبات سلب این بزرگ نعمت فراوان است و بسیار باری در هر حال، مسئله حفظ دین و اعتقادات در عصر غیبت امری

۱- مهج الدعوات ۵۹۴، الادعية المتفرقة ۳۷.

۲- مصباح المتهجد ۷۰؛ فلاح السائل ۲۰۹.

است بسیار مهم. به همین چند جهتی که آوردیم بسنده می‌کنیم و عزیزان را برای اطلاع بیشتر به آنچه در کتاب با پسر در سكرات مرگ آورده‌ایم، ارجاع می‌دهیم.^۱

چنانچه توفیق رفیق شد در حدیث فتنه‌ها، آنچه باید در مورد فتنه‌های دینی بیاوریم می‌آوریم. از این جهت که در این اثر هم عزیزان را بی‌بهره نگذاشته باشیم، به نقل یک حدیث بسنده می‌کنیم.

سفارش پیامبر اکرم ﷺ به ابوذر

پیامبر اکرم ﷺ به جناب ابوذر فرمودند:

يا اباذَرٍّ، جَدِّدْ اِيْمَانَكَ بُكْرَةً وَّ عَشِيًّا؛ فَاِنَّ سَرِيْعًا يَنْدَرِسُ الْاِسْلَامُ، حَتَّى لَا يَدْرِي اَحَدٌ مَا الصَّلَاةُ وَّ مَا الصِّيَامُ، وَاِنَّ وَاِحِدًا مِنْهُمْ يَقُوْلُ اِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَنَا يَقُوْلُوْنَ: لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ، وَيَدْخُلُوْنَ هَذِهِ الْبُيُوْتِ - اَيِ الْمَسَاجِدِ...^۲

بوذرا، ایمانت را هر صبح و شام تجدید کن؛ زیرا اسلام به سرعت کهنه می‌شود تا بدان جا که کسی نداند نماز چیست روزه چیست، به حدی که بعضی از آنان می‌گویند: پیشینیان ما می‌گفتند: لا اله الا الله و در این خانه‌ها - مساجد - داخل می‌شدند.

در هر حال باید با جد و جهد به خدا پناه برد و از او و اولیائش استمداد نمود که در روزگار پرفتنه عصر غیبت، دین و ایمانمان سالم بماند.

۱- با پسر در سكرات مرگ، فصل سوم ۱۱۸ - ۱۶۹.

۲- تفسیر روح البیان ۸ / ۵۵۴، ذیل آیه ۶ سوره جاثیه.

خودمان، خاندانمان، عزیزانمان، فرزندانمان مسلمان بمانیم، معتقد بمانیم، با ولای خاندان رسالت علیهم السلام زنده بمانیم و از دنیا برویم و سر سالمی به گور بگذاریم. **إن شاء الله.**

این نوشته را با توضیح همین هشت وظیفه از وظایف فردی عصر غیبت، به عدد ابواب ثمانیه جنت خاتمه می‌دهیم. در نوشته بعدی **إن شاء الله** عزیزان را با وظایف اجتماعی عصر غیبت آشنا می‌سازیم.

پسین جمعه غمبار

باری، در این پسین پرانده اولین جمعه پس از نیمه شعبان، و نخستین غروب غمبار آدینه پس از ولادت آن آئینه رخشان و مهر فروزان که این خطوط را رقم می‌زنم و این سطور را می‌نگارم، لحظاتی است که چشمه خور، پس از طلوع صبحگاهی از خاوران، به باختران رسیده و همان لحظاتی است که مادر مظلومه‌اش، حضرت صدیقه علیها السلام مترصد بود در آن لحظات دعا کند.

طبری امامی از حضرت صدیقه علیها السلام چنین نقل کرده که فرمود: شنیدم پدر بزرگوارم می‌فرمود:

همانا در جمعه ساعتی است که هیچ مسلمانی در آن ساعت توفیق دعا و درخواست خیری از حق تعالی پیدا نکند مگر این که مورد عطا قرار گیرد. سپس فرمود: به پدرم عرض کردم: ای رسول خدا، آن کدام ساعت است؟ فرمود: آن‌گاه که نیمی از قرص خورشید غروب کرده - و نیمه دیگرش در افق باقی مانده - بر این اساس حضرت فاطمه علیها السلام به خدمتکارش می‌فرمود بالای بام رود و وقتی خورشید

به آن لحظه رسید خبر دهد تا حضرتش در مقام دعا برآید.^۱

آری، در این لحظات، با دلی سوخته دست به دعا برداشته، در حالی که با دیده دل، او را در شبستان بیت الشرف پدر بزرگوارش حضرت عسکری علیه السلام در آغوش گرم مادر مکرّمه اش نرجس خاتون، با آن چهره دلربا و چشمان گیرا و لبان مترنّم به ذکر خدا مشاهده می‌کنم، خدا را به ناله‌های مظلومانه و سیمای معصومانه جدّه ماجده اش و مادر طاهره مطهره اش، حضرت صدیقه علیها السلام قسم می‌دهم که امر فرج آن امید هستی و آرمان وجود را به زودی زود اصلاح فرماید و با مقرّاض قویّ شدیدالقوای اش این رشته دراز و دنباله دار غیبت را بگسلد و حجاب حرمان از میان برداشته گردد.

غزلی در ختام

خِتامِ مِسکِ این خجسته دفتر را غزلی که مناسب با همین روز و همین دعاست، بداریم:

فردا که آفتاب زند سرز شهر نور

از کوی انتظار کند بی‌گمان عبور

تا بد به دشت منتظران در بهار وصل

خورشید بامداد فرج شهسوار نور

روزی رسد که تکیه زند بر سریر عدل

مردی به پاکی گهر و چشمه بلور

آن لحظه‌های سبز فرج آرزوی ماست
خوش‌فرصتی است، فرصت آدینه ظهور
آری رسد زمان فرج‌بخش زندگی
آید صدای صیحه‌ای از بیکران دور
برپا کند به عرصه گیتی لوای عدل
ویران کند بنای ستمکاری و فجور
بر مضجع رسول گذارد جبین عشق
سر می‌نهد به تربت مادر به شوق و شور
بیرون کشد ز خاک پلیدان روسیاه
آتش زند به دامن شب باوران کور
می‌گیرد انتقام ز سرکردگان جور
رسوا کند منافق عصیانگر شرور
خواهد شکست سینه نامردمان دهر
پایان دهد به سیطره حاکمان زور
پایان انتظار سرآغاز دیگری است
آغاز روزگار سرافرازی و سرور^۱

غروب جمعه بیستم شعبان المعظم ۱۴۳۲

۱۳۹۰/۴/۳۱

مشهد مقدس - سید مجتبی بحرینی

کتاب نامه

پس از قرآن کریم در این نوشتار از این کتابها بهره گرفته ایم:

- ۱- آدینه‌ها بی تو، محمد اسماعیل توسل (آشفته)
- ۲- الاختصاص، شیخ مفید، محمد بن محمد بن النعمان
- ۳- اساس البلاغة، ابوالقاسم جاراالله بن عمر
- ۴- الانوار القدسیه، شیخ محمد حسین اصفهانی
- ۵- با پسر در سكرات مرگ، سید مجتبی بحرینی
- ۶- بحار الانوار، علامه مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی
- ۷- البضاعة الزجاة، محمد حسین بن قاریاغدی
- ۸- تحفة الاحباب، محدث قمی، عباس بن محمد رضا
- ۹- تحية الزائر، محدث نوری، میرزا حسین
- ۱۰- تفسیر روح البیان، شیخ اسماعیل حقی برسوی
- ۱۱- تنقیح المقال، شیخ عبدالله بن محمد حسن مامقانی
- ۱۲- الخصال، شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه
- ۱۳- دلائل الإمامة، محمد بن جریر بن رستم طبری
- ۱۴- دیوان پروین اعتصامی
- ۱۵- دیوان حافظ
- ۱۶- دیوان سنائی

- ۱۷ - دیوان صفا اصفهانی
- ۱۸ - دیوان الشیخ عبدالغنی الحرّ
- ۱۹ - دیوان عبرت نائینی
- ۲۰ - دیوان مفتقر، شیخ محمد حسین اصفهانی
- ۲۱ - دیوان میر داماد
- ۲۲ - رجال العلامة (الخلاصه)، علامه حلی، حسن بن یوسف
- ۲۳ - ریاحین الشریعه در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه، ذبیح الله محلاتی
- ۲۴ - دعائم الاسلام، قاضی نعمان بن محمد المصری
- ۲۵ - سفینه حافظ، مسعود جنتی عطائی
- ۲۶ - کلیات خمسة نظامی
- ۲۷ - کلیات سعدی
- ۲۸ - فلاح السائل، سید رضی الدین بن طاووس
- ۲۹ - گفتار شیعه در اصول و فروع، شمس الدین مجتهدی نجفی
- ۳۰ - غرر الحکم و درر الکلم، عبد الواحد بن محمد آمدی
- ۳۱ - کافی، اصول و روضه، محمد بن یعقوب کلینی
- ۳۲ - الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی
- ۳۳ - کمال الدین، شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه
- ۳۴ - الفائق، محمود بن عمر زمخشری
- ۳۵ - لغت نامه، علی اکبر دهخدا
- ۳۶ - مثنوی، جلال الدین محمد بلخی
- ۳۷ - مرآت العقول، علامه مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی
- ۳۸ - مستدرک الوسائل، محدث نوری، میرزا حسین
- ۳۹ - مستدرکات علم رجال الحدیث، شیخ علی نمازی شاهرودی

- ۴۰۔ مصباح المتہجد، محمد بن حسن طوسی
- ۴۱۔ الملاحم و الفتن، سید رضی الدین بن طاووس
- ۴۲۔ المہدی علیہ السلام، سید صدرالدین صدر
- ۴۳۔ منتهی الآمال، محدث قمی، عباس بن محمد رضا
- ۴۴۔ نجم ثاقب، محدث نوری، میرزا حسین
- ۴۵۔ نہج البلاغہ، گردآوری سید رضی
- ۴۶۔ الوافی، فیض کاشانی، محمد بن مرتضیٰ
- ۴۷۔ نگاہ تو، محسن صافی
- ۴۸۔ مہج الدعوات، سید رضی الدین بن طاووس
- ۵۹۔ وسائل الشیعہ، محمد بن حسن حرّ عاملی

سایر آثار مؤلف در همین زمینه :

- ۱ تا ۲۱ حدیث قبل از میلاد تا حدیث سده پنجم
- ۲۲ - سوگند به نور شب تاب، شرح دعای شب نیمه شعبان
- ۲۳ - سلام بر پرچم افراشته، شرح سلام‌های زیارت آل یس
- ۲۶ - تو را گواه می‌گیرم، شرح یک دوره اعتقادات در زیارت آل یس
- ۲۷ - از تو می‌خواهم، شرح قسمت اول دعای بعد از زیارت آل یس

و به زودی این شاء الله :

- حدیث وظایف عصر غیبت - وظایف اجتماعی
- حدیث وظایف عصر غیبت - نسبت به آن وجود مقدس
- شرح قسمت دوم دعای بعد از زیارت آل یس
- حدیث سده ششم

و در دیگر زمینه‌ها :

- ۱ تا ۱۱ - مجموعه جهان دیگر، مباحثی در زمینه سکرات تا پایان برزخ
- ۱۲ - جامعه در حرم، شرح زیارت جامعه کبیره
- ۱۳ - این جا مدینه است
- ۱۴ - این جا مکه است
- ۱۵ - این جا مشاعر است
- ۱۶ تا ۱۸ - این جا کربلا است، کتاب اول تا سوم

۹۲ ❁ وظایف عصر غیبت - وظایف فردی

۱۹ تا ۲۱ - این جا نجف است، کتاب اوّل تا سوم

وبه زودی ان شاء الله

این جا کاظمین است، کتاب اوّل تا سوم

آشنایی با تفاسیر و شناخت مفسران، دفتر اوّل تا چهارم

ما سمعتُ ممن رأیتُ